

مقدمه قدیم شاهنامه

بقلم حضرت آقای میرزا محمد خان قزوینی

تمهید کلام

مخفی نماند که کسانی که علاوه بر نسخ چاپی شاهنامه اتفاقاً دسترسی به بعضی نسخ خطی آن کتاب داشته اند لابد ملاحظه کرده اند که بعضی از این نسخ خطی اصلاً هیچ دیباچه و مقدمه ندارند و از همان صفحه اول شاهنامه فردوسی شروع میشود، و بعضی نسخ دیگر برعکس دارای مقدمه نثری قبل از شاهنامه منظوم میباشند، و این مقدمه نثر را نیز اگر اندکی دقت کرده باشند دیده اند که اغلب ازین دو قسم خارج نیست:

بعضی نسخ شاهنامه مقدمه نثر مختصری دارند باندازه هفت هشت صفحه که ابتدای آن این عبارت است: «سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان آفرید»، و این نوع نسخ شاهنامه در زمان ما نسبتاً بسیار نادر و کمیاب و عدد آنها رو به تنافص است و نسخی که دارای این نوع مقدمه میباشند عبارتند غالباً از نسخ قدیمه که قبل از هشتصد هجری استنساخ شده اند یا بعضی نسخ جدیده که از روی آن نوع نسخ قدیمه استنساخ شده باشند، و این مقدمه معروف است به **مقدمه قدیم شاهنامه**. بعضی نسخ دیگر مقدمه نثر مبسوط مفصلی دارند باندازه پانزده شانزده صفحه کما بیش (بر حسب بزرگی و کوچکی قطع شاهنامه و ریزی و درشتی کتابت) و ابتدای آن مقدمه عموماً در نسخ خطی این بیت است:

افتتاح سخن آن به که کند اهل کمال
بشنای ملک العرش خدای متعال

و اغلب نسخ خطی شاهنامه که از قرن نهم و دهم بعد استنساخ شده اند و عموم نسخه های چاپ ایران و هندوستان دارای این مقدمه میباشند^(۱)، و این مقدمه معروف است به **مقدمه جدید شاهنامه** یا **مقدمه بایسنغری** زیرا که بنا بر مشهور این مقدمه در سنه ۸۲۹ بفرمان بایسنغر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان متوفی در سنه هشتصد و سی و هفت جمع و تحریر شده با خود اصل شاهنامه که بفرمان همان شاهزاده کما ز عمو از روی چندین نسخه اصلاح و تهنید و تصحیح گردیده است، ولی صحت این مسئله یعنی اصلاح و تحریر شاهنامه و مقدمه آن بتوسط بایسنغر تا کنون برای راقم سطور بنحو قطع و یقین که قلب بدان مطمئن گردد ثابت نشده است، و علی آئی نحو کان این مقدمه بسیار جدید است و در نسخ شاهنامه قبل از قرن نهم و بلکه دهم هجری گویا هرگز دیده نشده است.

احیاناً در بعضی از نسخ شاهنامه مقدمه ثالثی غیر از دو مقدمه سابق الذکر دیده میشود که ظاهراً در قدم و جدت حد وسط است بین دو مقدمه مذکوره، یعنی از مقدمه قدیم شاهنامه جدیدتر است و از مقدمه بایسنغری قدیمتر، و باین مناسبت میتوان آنرا **مقدمه اوسط** یا **مقدمه وسطی** نامید.

(۱) در نسخ چاپی بیت مزبور را از ابتدای آن انداخته اند و اینطور شروع میشود (بعد از مقدمه خود طابع یعنی ترنر مکان انگلیسی که اغلب چاپهای ایران و هندوستان از روی چاپ اوست در کلکته سنه ۱۸۲۹ میلادی مطابق ۱۲۴۴-۵ هجری): **حکایت جمع آوردن باستان نامه**، راویان آثار و ناقلان اخبار چنین حکایت کنند الخ.

ما بین این سه مقدمه مذکوره موضوع صحبت ما در این مقاله فقط مقدمه اولی یعنی مقدمه قدیم شاهنامه است نه مقدمه بایسنفری و نه مقدمه اوسط .

مقدمه قدیم شاهنامه

این مقدمه گر چه همیشه در ابتدای شاهنامه فردوسی مسطور است (یعنی در عده بسیار قلیل از نسخی که این مقدمه را دارند) و اگر چه در اواخر آن صحبت از فردوسی و شاهنامه او و سلطان محمود بمیان میآید ولی معذک کله بظن بسیار قوی و بقراین عدیده که بعدها مذکور خواهد شد قسمت عمده این مقدمه (یعنی قریب چهار خمس آن از ابتدا تا آنجا که صحبت از فردوسی و سلطان محمود شروع میشود) مقدمه شاهنامه فردوسی نیست بلکه مقدمه شاهنامه دیگری بوده است غیر شاهنامه فردوسی و زماناً مقدمه بر شاهنامه فردوسی و تفصیل این اجمال موقوف بر تمهید مقدماتی است بشرح ذیل :

۱ - شاهنامه‌های قبل از فردوسی

پس از دوره فتوحات و استقرار دولت عرب در ایران و شوق شدید مردم با اطلاع از علوم و فنون و اخبار و تواریخ ملل تابعه و اقوام مجاوره یکی از ایرانیان بسیار معروف بین اهل فضل و ادب یعنی عبدالله بن المقفع مقتول در حدود سنه ۱۴۲ کتابی را در تاریخ پادشاهان ایران که **خدای نامه** (۱) نام داشته از پهلوی عبری ترجمه کرد، و این ترجمه ابن المقفع که بدبختانه از میان رفته است نزد قدماء مؤلفین عرب نیز همچنان معروف بوده است به **خداینامه** (۲) یا **سیر الملوك** که ترجمه تحت اللفظی آنست .

(۱) یعنی شاهنامه ، زیرا که یکی از معانی کلمه « خدای » پادشاه بوده است چنانکه ملوک بخارا را « بخارا خداه » مینامیده اند کما فی تاریخ بخارا للترشخی ص ۶ ، والآثار الباقیه لابی ریحان البیرونی ص ۱۰۲ ، و فردوسی گوید : مگر شاه ارجاسب توران خدای که دیوان بدنندی پیشش بیای ، و نیز گوید : برون رفت مهراب کابل خدای سوی خانه زال زابل خدای ، و نیز گوید : بدستوری بازگشتن بجای شدن شادمان پیش کابل خدای ، و حمزه اصفهانی گوید که اولاد ماهویه مروزی قاتل یزدجرد سوم را الی یومنا هذا **خداه کشان** مینامند (تاریخ حمزه اصفهانی ، ص ۶۳) .

(۲) ترجمه خداینامه عبری منحصر باین المقفع نبوده است بلکه چنانکه خواهیم دید جمعی دیگر نیز باین کار پرداخته بوده اند ، و علی ای حال اسامی مؤلفین قدما که اسمی از **خداینامه** برده اند خواه بانسبت آن باین المقفع یا اصلاً بدون ذکر اسم مترجم از قرار ذیل است : در **کتاب الفهرست** لابن التمیم ص ۱۱۸ گوید : « و قد نقل [ابن المقفع] عده کتب من کتب الفرس منها **کتاب خداینامه فی السیر** ، و ایضاً در ص ۳۰۵ در تحت عنوان « اسماء الکتب الی الفها الفرس » بدون ذکر اسم مترجم گوید : « **کتاب خداینامه** ، کتاب بهرام نرسی الخ » ، — در **تاریخ حمزه اصفهانی** گوید ص ۱۶ ، « قال [موسی بن عیسی الکسروی] انی نظرت فی الکتاب المسمی **خداینامه** و هو الکتاب الذی لنا نقل من الفارسیة الی العربیة سُمی کتاب تاریخ ملوک الفرس فکرت التظر فی هذا الکتاب و بحثتها بحث استقصاء فوجدتها مختلفة حتی لم اظفر منها بنسخین متفتین و ذلك کان لاشتباه الامر علی التالین لهذا الکتاب من لسان الی لسان الخ » ، و در ص ۲۴ گوید : « قال بهرام الموبذ انی جمعت نیفاً و عشرين نسخة من الکتاب المسمی **خداینامه** حتی اصلحت منها تواریخ ملوک الفرس من لدن کبومرث والد البشر الی آخر ایامهم بانتقال الملك عنهم الی العرب الخ » ، و در ص ۶۴ گوید : « الفصل الخامس من الباب الأول و هو فی حکایة جمل مافی **خداینامه** لم يحکها ابن المقفع ولا ابن الجهم فبحث بها فی آخر هذا الباب ليجريها من یقرؤها مجری احادیث لقمان بن عاد عند العرب و احديث عوج و بلوقیا عند الاسرائیلین لیفهم ذلك الخ » — مسعودی در **کتاب التبییه و الاشراف** گوید ص ۱۰۶ : « و رأیت بمدينة اصطخر من ارض فارس فی سنة ۳۰۳ عند بعض اهل البيوتات المشرفة من الفرس کتاباً عظیماً یشتمل علی علوم کثیرة من علومهم و اخبار ملوکهم و ابنتیهم و سیاساتهم لم اجدها فی شیء من کتب الفرس **کخدای نامه** و آئین نامه و کهنامه و غیرها موصور فی ملوک فارس من آل ساسان سبعة و عشرون ملکاً الخ » ، — در **کتاب البدء و التاریخ** للمطهر بن طاهر المقدسی ج ۵ ص ۱۹۶ - ۱۹۷ گوید در آخر کار یزدجرد سوم : « ثم اختلفوا فی هلاکة فرعم [بعضهم] انه غرق فی الماء و زعم آخرون انه لحقه الخيل فقتلوه و حملوه فی تابوت الی اصطخر و فی کتاب **خداینامه** ان یزدجرد انتهى الی طاحونة بقرية ذرق من قرى مرو فقال للطحان اخضنی الخ » ،

غیر از ابن المقفع بعد از او چندین نفر دیگر نیز سیرالملوکهای عدیده در تاریخ پادشاهان ایران بهر بی ترتیب داده‌اند که با مستقیماً ترجمه از پهلوی بوده است یا تهذیب و تحریر و حگ و اصلاح ترجمه ابن المقفع و غیر او، از قبیل محمد بن الجهم البرمکی و محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی و موسی بن عیسی الکسروی و زادویه بن شاهویه الاصفهانی و غیرهم که اسامی ایشان در تاریخ حمزه اصفهانی و فهرست ابن التّیّم و مقدّمه ترجمه طبری و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و مقدّمه مجمل التّواریخ مفصلاً مسطور است و چون از موضوع صحبت ما خارج است از خوض در این مطلب صرف نظر کردیم، همینقدر میگوئیم که بدبختانه از هیچیک ازین کتب مذکوره اکنون آثاری باقی نمانده و همه آنها میان رفته‌اند، گرچه مندرجات آنها عموماً در کتب متأخره دیگر که بلاواسطه یا مع الواسطه از آنها اقتباس کرده‌اند مانند تاریخ طبری و کتاب البدء و التّاریخ مقدّسی و مؤلفات ابن قتیبه دینوری و مسعودی و ابن واضح یعقوبی و حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و ثعالبی و غیرهم باقی مانده است.

مقارن همان زمانها که بعضی ایرانیان متعرب در بغداد و عراق ترتیب این سیرالملوکهای متنوعه متکثره را بزبان عربی برای مطالعه عربی زبانان میداده‌اند درخود ایران بعضی ایرانیان بهمان نهج و طرز و ترتیب در صد جمع آوری اخبار ملوک گذشته ایران برآمده مجموعه‌های مختلف بزبان فارسی برای مطالعه خود ایرانیان فارسی زبان با اسم **شاهنامه** (۱) که اغلب بنشر و گاهی نیز بنظم بوده جمع و تلفیق مینموده‌اند، و اسامی بعضی ازین نوع شاهنامه‌ها در مؤلفات متقدّمین بالصّراحه و با اسم و رسم مذکور است، از قبیل **شاهنامه نثر ابوالمؤید البلخی** که ذکر آن صریحاً بهمین عنوان «شاهنامه ابوالمؤید بلخی» در مقدّمه قابوس نامه و مقدّمه ترجمه تاریخ طبری آمده است (۲)، عین عبارت قابوسنامه از اینقرار است، در خطاب بیسر خود گیلانشاه گوید: «وچنان زندگانی کنی که سزای تخمه پاک تو باشد که ترا ای پسر تخمه و اصل بزرگست و از هر دو اصل کریم الطرفین و پیوسته ملوک جهانی، جدت ملک شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که نبیره اغش و هادان (۳) است و اغش و هادان ملک گیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده و ملک گیلان باجداد تو از او یادگار مانده» - و در ترجمه تاریخ طبری بعد از ذکر حکایت ضحاک و جمشید گوید: «و حدیثها در اخبار ایشان بسیار گوید ابوالمؤید بلخی بشاهنامه بزرگ اندر (۴)»، - و در مقدّمه مجمل التّواریخ گوید (باختصار): «و ماخواستیم که تاریخ شاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان درین کتاب علی‌الاولا (۵) جمع کنیم بر سبیل اختصار از آنچه خوانده‌ایم در شاهنامه فردوسی و از **نثر ابوالمؤید**... (۶) چون اخبار نریمان و سام و کبچاد و افراسیاب و اخبار لهراسف و اغش

(۱) که تعبیر دیگری از همان کلمه خدای نامه است منتهی بالتلفظ این اسم که بسامع مسلمین بسیار زننده بوده است با اسم دیگری که ازین معدور عاری بوده.

(۲) رجوع کنید بمجله کاوه سال اخیر شماره ۱ ص ۱۵ - ۱۶.

(۳) کذا در یکی از دو نسخه قدیمی پاریس مورخه ۸۷۹ [در موضع ثانی، و در موضع اول، اغش و هادان (بدون الف قبل التون) و در نسخه دیگر جدید پاریس: ارغش] یا ارغش؟ فرهاده و ارغش فرهادان. - در مجمل التّواریخ ورق ۳: اغش و هادان. - در تاریخ طبری ۱: ۶۰۸: اغش بن بهدان، در تاریخ ظهیرالدین مرعشی ص ۱۷۱: ارغش و هادان. - قابوس نامه چاپ طهران و از روی آن در مقدّمه مرزبان نامه، ارغش فرهادوند، که بلا شبهه غلط فاحش باید باشد، رجوع کنید بمجله کاوه شماره ۳۷ ص ۷، و شماره ۱ از سال اخیر ص ۱۶.

(۴) ترجمه تاریخ طبری، نسخه کتابخانه ملی پاریس ۱۶۲ ورق ۳۶.

(۵) و فی الأصل: علی الولی.

(۶) در اصل نسخه اینعا یک کلمه معو شده است ولی بلا شك کلمه «بلخی» باید باشد بقرینه سطر بعد، «و نثر ابوالمؤید البلخی».

وهادان و کی شکن و هر چند محال است نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر **ابوالمؤید البلخی** نقل کردن که سبیل آن چنان باشد که فردوسی گفت :

چو چشمه بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری

اما مقصود اخبار و تواریخ است از کتابها بدین سطور (۱) جمع آوردن و بعضی سخنها که بر سبیل رمز گفته اند شرح دادن (۲) . در تاریخ طبرستان لابن اسفندیار در فصل « ابتداء عمارت شهر رویان » پس از شرح کشته شدن ایرج بدست سلم و تور گوید : « [فریدون] از خدای درخواست که خون ایرج هدر نشود دختر او را بیکی از برادر زاده های خویش داد ببرکات عدل و احسان او دعا باجابت مقرون شد و از آن دختر پسری آمد پیش فریدون بردند گفت ماند چهرش بچهر ایرج و خواهد کینش چنانکه در شاهنامه های نظم و نثر فردوسی و مؤیدی شرح دادند کین ایرج باز خواست ، (۳) ، و بلاشک مقصود از شاهنامه نثر مؤیدی شاهنامه نثر ابوالمؤید بلخی است چه هیچکس دیگر باین نسبت (مؤیدی) که مؤلف شاهنامه نیز باشد معروف نیست و بلکه اصلاً شنیده نشده است .

و دیگر ازین قبیل شاهنامهها **شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی** شاعر است که ابو ریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه فقط يك مرتبه اسمی از آن برده است ، پس از ذکر عقاید ایرانیان در خصوص بدو عالم و آفرینش کیومرث و مشی و مشیانه گوید : « هذا علی ما سمعته من ابی الحسن آذر خور المهندس ، و قد ذکر ابوعلی محمد بن احمد البلخی الشاعر فی الشاهنامه هذا الحدیث فی بدو الألسان علی غیر ما حکیناه بعد ان زعم انه صحیح اخباره من کتاب سیر الملوك الذی لعبدالله ابن المقفع و الذی لمحمد بن الجهم البرمکی الخ (۴) » .

و دیگر منظومه **مسعودی مروزی** است که ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم دو مرتبه از آن اسم برده است ، مرتبه اول در اوایل کتاب در سلطنت طهمورث باین عبارت : « وزعم المسعودی فی مزدوجه (۵) بالفارسیة ان طهمورث بنی قهندز مرو (۶) » ، و مرتبه ثانی در اواسط کتاب در فصل لشکر کشی بهمن بن اسفندیار بسیستان و جنگ با زال پدر رستم باین عبارت : « فعفا عنه [ای فعفا بهمن عن زال] و امر بردّه الی منزله و الأفراس له عن مسکه من ماله و ذکر المسعودی المروزی فی مزدوجه الفارسیة انه قتله ولم یبق علی احد من ذویه (۷) » .

و مطهر بن طاهر المقدسی نیز در کتاب البدء و التاریخ دو مرتبه از مسعودی نامی صاحب منظومه ای بفارسی در تاریخ پادشاهان گذشته ایران نام برده و دوسه بیت از منظومه او نیز نمونه بدست داده است ، و هر چند نسبت « مروزی » بر

(۱) تصحیح قیاسی ، وفی الأصل ، سطورست . (۲) مجمل التواریخ ، نسخه منحصر بفرد کتابخانه پاریس ، ورق ۳ و ۴ باختصار .

(۴) دو نسخه تاریخ طبرستان ملکی آقای میرزا عباس خان اقبال ، یکی آص ۴۹ و دیگر ب ص ۴۸ — در مجله کاوه سال اخیر شماره ۱ ص ۱۶ در این مورد قریب ده سطر از تاریخ مزبور نقل میکند که بقرینه اینکه آن عبارت را مابین دو علامت « » محصور نموده و بحروف ریزتری از حروف اصلی مجله چاپ کرده خواننده یقین میکند که عین عبارت ابن اسفندیار است و حال آنکه پس از مقابله معلوم شد نقل بمعنی است و اصل عبارت بکلی تغییر داده شده است ، پس اگر خواننده اختلافی در نقل عبارت ابن اسفندیار مابین متن حاضر و مجله مزبوره مشاهده نماید علتش را مسبوق باشد که اینست . (۴) آثار الباقیه ص ۹۹ .

(۵) آنچه ما ایرانیان « مثنوی » بر آن اطلاق میکنیم یعنی منظومه ای که ابیات آنها هر کدام صاحب دوقافیه مستقل باشند (مثنوی یعنی دو دو) مانند شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی و مثنوی مولانای روم که این اخیر از قبیل اطلاق مطلق منحصر بفرد کامل است عرب بر این قبیل منظومه « مزدوجه » اطلاق میکند (یعنی زوج زوج) که مال آن با اصطلاح اول یکی است .

(۶) غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم للثعالبی طبع پاریس ص ۱۰ . (۷) ایضاً ، ص ۳۸۸ .

اسم او نیفزوده تا معلوم شود که مراد همان مسعودی مذکور در کتاب تعالی و همان منظومه اوست، ولی بقرینه اینکه منظومه هر دو مثنوی بوده و موضوع هر دو نیز تاریخ پادشاهان گذشته ایران و تخلص هر دو شاعر نیز مسعودی بوده تقریباً شکی در اتحاد شخصین باقی نمیماند.

مرتبۀ اول که مقدسی در کتاب مذکور نام مسعودی را برده است در ابتدای فصل متعلق بتاریخ ایران است در سلطنت کیومرث باین عبارت: « زعمت الأعاجم فی کتبها والله اعلم بحقها و باطلها انّ اول من ملک من بنی آدم اسمہ کیومرث و انه کان عرباناً یسیح فی الارض وکان ملکه ثلاثین سنة وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبّرة (۱) بالفارسیّة:

نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بکیتی درون بیش گاهی (۲)

جو سی سالی بکیتی بازشا بوز کی فرمانش بهر جایی روا بوز

و انما ذکرّت هذه الأبیات لأنّی رأیت الفرس یعظمون هذه الأبیات و القصیدة و بصورونها (۳) و برونوها کتاریخ لهم (۴) « - و مرتبۀ دوم در آخر فصل تاریخ ایران است باین عبارت: « وانقضی امر ملوک الفرس و اظهر الله دینه وانجز وعده و فیہ یقول ابن الجهم:

والفرس و الروم لها ایامٌ یمنع من تفخیمها (۵) الاسلام

و یقول المسعودی فی آخر قصیدته بالفارسیّة:

سبری شد زمان خسروانا جو کام خویش راندند در جهانانا (۶)

و از روی این دوسه بیت نمونه واضح میشود که منظومه مسعودی از بحر هزج مسدّس بوده است بر وزن خسرو و شیرین نظامی، و چون تاریخ تألیف کتاب البدء و التاریخ بتصریح خود مؤلف در سنه ۳۵۵ بوده پس تألیف منظومه مسعودی بالظهوره قبل ازین تاریخ یعنی قبل از ۳۵۵ خواهد شد، لکن چه مقدار قبل از آن بهیچوجه معلوم نیست.

هر چند چنانکه ملاحظه میشود در هیچیک از دو مأخذ مذکور یعنی تعالی و مقدسی اطلاق لفظ « شاهنامه » بر منظومه مسعودی نشده است ولی چون موضوع این منظومه تاریخ پادشاهان گذشته ایران بوده است بدین مناسبت ما آنرا نیز در ردیف شاهنامه‌های قبل از فردوسی یاد نمودیم.

دیگر از این قبیل شاهنامه‌های قبل از فردوسی شاهنامه‌ای بوده است بنثر که بفرمان شخصی موسوم بابومنصور بن عبدالرزاق طوسی در اواسط قرن چهارم جمع آوری شده است، و ما از وجود چنین شاهنامه فقط از سه مأخذ خبر داریم:

مأخذ اول: آثار الباقیة ابوریحان بیرونی که در دو موضع بالصراحة اسمی ازین شاهنامه برده است، یکی در ص ۳۷ - ۳۸ که در ضمن صحبت از اینکه اغلب نسبنامه‌های ملوک و رؤساء مجعول است و هوا خواهان ایشان آن نسبنامه‌ها را

(۱) محبّرة یعنی مزین و آراسته، و ظاهراً مقصودش اینست که منظومه بوده نفیس و ممتاز و مزین بصنایع بدیع.

(۲) بدیهی است که مصراع دوم بکلی فاسد و محرف و منکسر الوزن است، و چون نسخه منحصر بفرد بوده است ناشر آن بالطبع نسخه بدلی نیز ذکر ننموده تا باستعانت آن شاید اصل این بیت را بتوان حدس زد، و محتمل است اصل مصراع ثانی اینطور بوده: بکیتی در گرفته بیش گاهی یا بکیتی در گرفتش بیش گاهی. با شین فاعلیت که در شاهنامه نظیرش فراوان است، - در مصراع اول کیومرث را برای ضرورت وزن باید تشدید یاء و عدم اشباع واو خواند.

(۳) در حاشیة نسخه اصل یکی از قراء این کلمه را به « یصونها » بزعم خود تصحیح نموده که گویا بی اساس باشد و لفظاً در هر صورت غلط فاحش است یعنی حنف نون جمع بدون علتی.

(۴) کتاب البدء و التاریخ چاپ پاریس ج ۳ ص ۱۳۸.

(۵) تصحیح قیاسی، و فی الأصل: تفعیها. (۶) کتاب البدء و التاریخ ج ۳ ص ۷۱۳.

ساخته اند گوید: « فربما يحملهم التوغل في هذا من فعلهم على تخرص الاحاديث الكاسية للحمد و تمويه النسبة الى الاصول الشريفة كما فعل لابن عبدالرزاق الطوسي من افتعال نسب له في الشاهنامه ينتمي به الى منوشجر و كما فعل لآل بويه الخ » - و ديكر در ص ۱۱۶ كه در فصل راجع بملوك اشكانيان و عدد ابشان و مدت سلطنت هريك از ايشان چندين جدول از مآخذ مختلفه نقل ميكند از جمله جدولی كه در شاهنامه ابو منصورى بوده است باين عبارت: و وجدنا تواريخ هذا القسم الثاني [اي الاشكانية] في كتاب شاهنامه المعمول لابي منصور بن عبدالرزاق علي ما اودعناه (۱) ايضاً في هذا الجدول .

مآخذ دوّم: مقدّمه قديم شاهنامه است كه مكرر از بن ابو منصور بن عبدالرزاق صحبت مينمايد ولي همه جا در چند نسخه خطی كه راقم سطور بدان دسترسى داشت بلفظ « ابو منصور عبدالرزاق » بحذف كلمه ابن بعد از ابو منصور و كسر راء منصور ازو تعبير شده است برسم معروف زبان فارسى در حذف كلمه ابن و اكتفاء بكسره بُنوت [بتقديم باء موّحده بر نون] در آخر اسم پسر مانند عمرو عاص و سعد و قاص و رستم زال و عمر خطاب و شمر ذى الجوشن و محمود سيكتكين و عمرو ليث و ابوسعيد ابوالخير و امثال ذلك ، از جمله در او ايل مقدمه گوید: « پس امير ابو منصور عبدالرزاق (۲) مردی بود با فرّ و خویش کام بود و باهنر و بزرگ منش بود اندر کام روائی و بادستگامی تمام از پادشاهی ، و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت و نژادی بزرگ داشت بگوهر ، و از تخم اسپهبدان ابران بود ، و كار كليله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنيد ، خوش آمدش ، از روزگار آرزو كرد تا او را نيز ياد گاري بود اندر بن جهان ، پس دستور خویش ابو منصور المعمري را بفرمود تا خداوندان كتب را از دهقانان و فرزندگان و جهان ديدگان از شهرها بياوردند . . . و بنشانند بفرز آوردن اين نامهای شاهان و كارنامهشان و زندگانی هر يك الخ » .

مآخذ سوّم: مقدّمه جديد شاهنامه يعنى مقدمه بايسنغرى است كه او نيز (لا بد استناداً بمقدمه قديم ولي در ضمن هزار افسانه واهی بی اساس ديگر) تصريح ميكند كه ابو منصور [بن] عبدالرزاق بفرمود تا آن نسخه را با اتفاق چهارتن فلان و فلان فراهم آوردند .

اكنون ببينيم اين ابو منصور بن عبدالرزاق طوسى كيست ، در مآخذ ثلثه مذكوره يعنى آثار الباقيه و مقدمه قديم و جديد شاهنامه كه اشاره بفرام آوردن شاهنامه‌ای برای ابو منصور مذکور کرده اند ابدأ متعرض ترجمه حال او و شرح سوانح زندگى او بهيچوجه من الوجوه نشده اند تا هویت او كما بيش معلوم شود ولي در بعضى كتب تواريخ و ادب وغيره مانند زين الاخبار گردبزی و تاريخ بخارای نرشخی و بيمه الدهر ثعالبي و احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم مقدسى و كامل ابن الاثير در ضمن نقل حوادثی كه در خراسان ما بين سنوات ۳۳۰ - ۳۵۰ واقع شده مكرراً نام شخصى از اعيان

(۱) تصحيح قياسي ، و فى الاصل : ودعناه .

(۲) اگر كسى را بخيال رسد كه اگر در نسخ خطی مقدمه شاهنامه همه جا چنانكه گفتم نام اين شخص ابو منصور عبدالرزاق مسطور است نه ابو منصور بن عبدالرزاق پس تو از كجا دانستی كه ابو منصور پسر عبدالرزاق است و بايد بكسر راء منصور خواند باضافه نام پسر بنام پدر الى آخر تلك التفاصيل و از كجا كه صاف و ساده ابو منصور كنيه خود عبدالرزاق نباشد ، جواب گوئيم يكي بتصريح ابو ريحان بيرونى در آثار الباقيه كه چنانكه عين عبارات او نقل شد از بن شخص صريحاً و اضحاً با ابو منصور بن عبدالرزاق و ابن عبدالرزاق تعبير کرده است بطوريكه واضح ميشود عبدالرزاق نام پدر او بوده است نه نام خود او ، و ديگر آنكه در همان مقدمه قديم شاهنامه نيز در نسب نامه اودر بعضى نسخ قديمه نام او ابو منصور محمدين عبدالرزاق مسطور است ، و بالاخره بقراین صريحه تاريخی آنی الذکر كه آن شخص بسيار مشهور در تاريخ وقایع خراسان در نيمه اول قرن چهارم كه همه جا صحبت ازو شده است ابو منصور محمدين عبدالرزاق بوده است نه ابو منصور عبدالرزاق كه ابدأ چنين كسى در تاريخ معروف نيست و هيچ جا ذكری ازو نشده است .

معارف دولت سامانیان موسوم بابو منصور محمد بن عبدالرزاق^(۱) که ابتدا حاکم طوس و نیشابور بوده و سپس در سنه ۳۴۹ و ۳۵۰ دو مرتبه بسپهسالاری کل ولایات خراسان که از اعظم مناصب دولت سامانیه بوده نایل گردیده و بالاخره در سنه ۳۵۱ مسموم و مقتول شده بمیان میآید^(۲) که از نام و نسب و کنیه او و محل اقامت او و عصر او و سایر خصوصیات او قطع و یقین حاصل میشود که ابن ابو منصور محمد بن عبدالرزاق با آن ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی مذکور در آثار الباقیه و در مقدمه شاهنامه که بفرمان او در سنه ۳۴۶ شاهنامه نثری جمع کرده اند یکی است چه کسی که در سنه ۳۴۶ (که تاریخ تألیف شاهنامه نثر ابو منصور است بتصریح مقدمه) در حیات باشد و در طوس باشد و با دستگاه تمام از پادشاهی و ساز مهتران در آنجا زیست نماید و مانند ملوک و سلاطین دستوری (یعنی وزیری) داشته باشد و نام و نسب او نیز ابو منصور محمد بن عبدالرزاق باشد هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز همان شخص معروف تاریخی سابق الذکر متوفی در سنه ۳۵۱ که کتب تواریخ مشحون از عظیم اعمال اوست و احتمال تعدد شخصین یعنی وجود داشتن دو ابو منصور محمد بن عبدالرزاق با توارد در جمیع خصوصیات مذکوره از اسم و کنیه و نام پدر و مکان و زمان و غیره را کسی نمیتواند بدهد مگر آنکه غرضش مکابره باشد.

حال که هویت ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که شاهنامه نثر را بفرمان او جمع کرده اند معلوم گشت و دانسته شد که او یکی از معارف رجال تاریخی قرن چهارم است و چون کتب تواریخ و ادب که ذکری از او نموده اند و ما با سامی آنها قبلاً اشاره نمودیم در محل دسترس عموم میباشد بنا بر این دیگر لازم نمیدانیم که مسطورات آنها را در اینجا تکرار نمائیم و خوانندگان را که طالب اطلاع از جزئیات احوال او بطور تفصیل باشند حواله بکتاب مذکوره میدهیم و بمطلب خود که صحبت از شاهنامه ابو منصور باشد باز میگردیم.

مکرر گفتیم که بنحو قطع و یقین چنانکه صریح مقدمه قدیم شاهنامه است، این شاهنامه ابو منصور بنشر بوده است نه بنظم و نیز بظن بسیار قوی چنانکه باز صریح همان مقدمه است همین شاهنامه ابو منصور بوده است که فردوسی علیه الرحمه آنرا در سلك نظم کشیده و شاهنامه معروف خود را (باستثنای مقدار قلیلی از آن که دقیقی سابقاً بنظم در آورده بوده) از آن ساخته است نه شاهنامه دیگری^(۳).

علی ای تقدیر خواه مأخذ نظم فردوسی این شاهنامه ابو منصور بوده است بایکی از شاهنامه های متفرقه دیگر،

(۱) همچنین از دوبرادرش احمد بن عبدالرزاق و رافع بن عبدالرزاق (ابن الاثیر ۸ : ۱۸۵) و دوبرش منصور بن محمد بن عبدالرزاق و عبدالله بن محمد بن عبدالرزاق (زین الاخبار ص ۵۱ و ۵۲).

(۲) رجوع کنید برای اطلاع از سوانح زندگی ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی بکتاب ذیل: زین الاخبار گردیزی طبع برلین صفحات ۴۱، ۵۲، ۵۱، ۴۵ بلفظ ابو منصور محمد بن عبدالرزاق و ابو منصور عبدالرزاق، و ابن الاثیر در حوادث سنوات ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰ (طبع مصر سنه ۱۳۰۱ ج ۸ ص ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۱۰) همه جا بلفظ محمد بن عبدالرزاق یا ابن عبدالرزاق بدون ذکر کنیه او ابو منصور، و احسن التقاسیم مقدسی ص ۳۱۹ و ۳۲۸ بلفظ ابن عبدالرزاق فقط، و ویتیه الدهر تعالی ۴ : ۶۹-۷۰ باسم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق، و تاریخ بخارا لشرخی ص ۹۶ باسم محمد بن عبدالرزاق، و روضات الجنات فی تاریخ هرات تألیف معین الدین اسفزاری، و بیقات فاضلانه بیسوط مفصل در خصوص شاهنامه بامضای «محصل» (یعنی حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای سید حسن تقی زاده مدظلّه العالی) منتشره در مجله کاهه سال دوم از دوره جدید شماره ۳ ص ۱۲-۱۴ و شماره ۷ ص ۱۴-۱۶، رجوع شود نیز بعین اخبار الرضا از شیخ صدوق علیه الرحمه طبع طهران ص ۳۸۱ و ۳۸۶، در کتاب مزبور دو حکایت مشع راجع بابو منصور [محمد] بن عبدالرزاق مذکور است که یکی از آندو حکایت در ایران مابین عامه ناس بنیاد مشهور و منشأ شهرت حضرت رضا بلقب «ضامن آهو» ظاهرأ همان حکایت است.

(۳) رجوع کنید برای تفصیل این مسئله به مجله کاهه نمره ۳ از سال اخیر، خصوصاً بص ۱۵-۱۶.

قبل از آنکه شاهنامه فردوسی روی کار بیاید سایر شاهنامه‌ها لابد کما بیش ما بین مردم معروف و در محل دسترس عموم بوده اند زیرا که می بینیم مؤلفین آن از مننه مانند ابوریحان بیرونی و ثعالبی و صاحب قابوس نامه و مترجم تاریخ طبری و صاحب مجمل التواریخ و ابن اسفندیار صاحب تاریخ طبرستان چنانکه گذشت از آنها باسَم و رسم نقل کرده اند. ولی چون بالطبیعه رغبت مردم بحفظ شعر بیشتر از نثر بوده و در نتیجه تو فر دواعی نقل و استنساخ قصص منظوم بمراتب بیشتر از نقل و استنساخ قصص منثور است بخصوص قصصی که از قبیل حماسه ملی و داستان پهلوانان و دلاوران قدیم قوم باشد آن هم نظم شاعر ساحر زبردستی مانند فردوسی، بدین مناسبات ظاهراً طولی نکشیده بوده که شاهنامه فردوسی بمضمون: الق عصاك فاذا هی تلقف ما یأفکون، سایر شاهنامه های متفرقه را بکلی از میان برده است بخصوص که صنعت طبع هنوز اختراع نشده بوده و سایر شاهنامه ها نیز قطور و حجیم بوده اند و استنساخ پنجاه شصت هزار بیت شعر و همان مقدار نثر در آن واحد کار آسان کم خرجی برای همه کس نبوده است. لهذا طبیعی است که کم کم عده شاهنامه های نثر رو بتناقض گذارده و نسخ آنها کمیاب شده تا آنکه بکلی از میان رفته اند چنانکه امروزه در هیچ جا از هیچیک از آنها کسی نشانی نمیدهد، ولی بقراین عدیده که بعدها مذکور خواهد شد مقدمه یکی از این شاهنامه های نثر قبل از فردوسی یعنی مقدمه شاهنامه ابومنصوری هنوز گویا بالتمام والکمال باقیست و آن عبارت است از همین مقدمه قدیمی که در بعضی نسخ قدیمه شاهنامه های فردوسی (قبل از هشتصد هجری) یافت میشود و در صدر مقاله بآن اشاره کردیم و آنرا یکی از سه قسم مقدمه شاهنامه فردوسی یعنی مقدمه قدیم و مقدمه اوسط و مقدمه بایسنغری شمردیم و همین مقدمه است که موضوع مقاله حاضر ماست و ما قسمت عمده آنرا عیناً از روی چند نسخه متفرقه شاهنامه فردوسی که بقدر امکان تصحیح نموده ایم در ذیل نقل خواهیم کرد یعنی تا آنجا که مظهرناً جزء شاهنامه ابومنصوری بوده است و هنوز صحبت از فردوسی و سلطان محمود بمیان نیامده زیرا که این مقدمه قدیم باستانی دوسه صفحه قسمت اخیر آن و باستانی یک جمله دوسه سطر در اثناء قسمت اول که در آنجا نیز ذکری اجمالی از سلطان محمود و فردوسی است و مادر موقع خود بآنها اشاره خواهیم کرد، بقیه عیناً مقدمه شاهنامه ابومنصوری است و گویا نسخ قدیم شاهنامه فردوسی بواسطه کمال مناسبتی که این مقدمه موضوعاً و مضموناً و از کلیه حیثیات دیگر با شاهنامه فردوسی داشته است آنرا از همان از مننه بسیار قدیمه و شاید مقارن عصر خود فردوسی از ابتدای شاهنامه نثر ابومنصوری برداشته و بابتدای شاهنامه منظوم فردوسی ملحق نموده اند بخصوص که شاهنامه ابومنصوری بنا بعقیده مشهور و تصریح هر دو مقدمه قدیم و جدید شاهنامه اصلاً عین همان کتابی بوده است که فردوسی آنرا برشته نظم در آورده و اساس کار سی ناله او بوده است و در این صورت مناسبت بین مقدمه شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی بحد کمال خواهد بود.

۴ - قرآنی که این مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی مقدمه شاهنامه ابومنصوری است

اما از قرآنی که گفتیم دالّ است بر اینکه این مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی مقدمه شاهنامه ابومنصوری بوده است یکی که از همه اقوی است آنست که ابوریحان در آثار الباقیه ص ۳۷-۳۸ در ضمن صحبت از اینکه اغلب انساب ملوک و رؤسا مجعول است و هواخواهان آن نسب نامه ها را برای ایشان ساخته اند تصریح میکند که در شاهنامه برای ابن عبد الرزاق طوسی همین کار را کرده اند و عین عبارت او این است: «ولکن الاعادی ابدأ مولعون بالطعن فی الانساب و الثلب فی الاعراض والوقیعة فی الافاعیل والآثار کما ان الاولیاء و المتشیعین مولعون بتحسین القبیح و سدّ الخلل و اظهار الجمیل و النسبة الی

المحاسن كما وصفهم من قال: وعين الرضا عن كدل عيب كليله ولكن عين السخط تبدى المساويا، فر بما يحملهم التوغل في هذا من فعلهم على تخرص الاحاديث الكاسية للحمد وتمويه النسبة الى الاصول الشريفة كما فعل لابن عبدالرزاق الطوسي من افتعال نسب له في الشاهنامه ينتمى الى منوشجر و كما فعل لآكبويه الخ... و مقصودش از شاهنامه ظاهراً بل بنحو قطع و يقين شاهنامه ابومنصوری است نه شاهنامه فردوسی زیرا که هیچ مناسبتی ندارد که در مقدمه شاهنامه فردوسی نسب نامه برای شخص خارجی که هیچ ربطی با فردوسی ندارد و پنجاه سال قبل از او وفات کرده است یعنی برای ابومنصور بن عبدالرزاق جعل کنند، این کار لغو مضحکی خواهد بود. وانگهی آثار الباقية مابين سنوات ۳۸۸ - ۴۰۰ تأليف شده و شاهنامه فردوسی در این تاریخ یا هنوز با تمام نرسیده بوده یا اگر هم با تمام رسیده بوده بکلی منتشر نشده بوده است ظاهراً. باری این از بدیهیات است که مقصود ابوریحان از شاهنامه که میگوید در آنجا برای ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی نسب نامه ای تا منوچهر جعل کرده اند همان شاهنامه ایست که برای خود ابومنصور فراهم آورده بوده اند. پس اکنون که شهادت ابوریحان دانستیم که در شاهنامه ابومنصوری نسب نامه ابومنصور بن عبدالرزاق تا منوچهر مندرج است و از طرفی دیگر عین این نسب نامه ابو منصور بن عبدالرزاق را با تفصیل و اشباع تمام پشت اندر پشت تا منوچهر و از آن هم بالاتر تا بجمشید در مقدمه قدیم شاهنامه می یابیم تقریباً بل تحقیقاً برای ما قطع حاصل میشود که این مقدمه قدیم که در ابتدای بعضی شاهنامه های فردوسی موجود است قسمتی از ابتدای شاهنامه ابومنصوری بوده است که بمناسبت سابق الذکر نسخ قدیم به شاهنامه فردوسی ملحق کرده اند. قرینه دیگر براینکه این مقدمه از شاهنامه ابومنصوری است عبارت ذیل است در همان مقدمه: « آغاز کار شاهنامه از گردآوریده ابومنصور المعمری دستور ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ ». عبارت مذکور صریح است که شاهنامه ای که این مقدمه « آغاز » آن بوده است گردآوریده دستور ابومنصور بن عبدالرزاق بوده است.

و دیگر آنکه در اواسط مقدمه پس از آنکه شرحی از فرمان دادن ابومنصور بن عبدالرزاق بجمع آوردن دهقانان و فرزندان از شهرهای مختلف برای جمع و ترتیب شاهنامه میدهد میگوید: « اکنون یاد کنیم از کار شاهان و داستان ایشان از آغاز کار، آغاز داستان، هر کجا آرامگاه مردمان بود بچهار سوء جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و بهفت بهره کردند الخ »، که عبارت: « اکنون یاد کنیم از کار شاهان و داستان ایشان از آغاز کار » صریح است که این فصول قسمتی از کتاب مستقلی بوده است غیر شاهنامه فردوسی در سرگذشت شاهان چه در مقدمه شاهنامه فردوسی چیزی از کار شاهان و داستان ایشان مذکور نیست بلکه در خود شاهنامه مذکور است و خود شاهنامه از فردوسی است و مؤلف مقدمه آن که شخص خارجی است نمیتواند بلفظ متکلم بگوید « اکنون یاد کنیم از کار شاهان الخ ». و این مطلبی پرواضح است.

دیگر در همان مقدمه چنانکه بیاید گوید: « و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم »، و بعین همان ملاحظات مذکوره در باب فقره سابقه عبارت مزبور دال است بر اینکه این فصول قسمتی از کتاب مستقلی بوده است غیر شاهنامه فردوسی و الا این مطالب را که بخود نسبت داده و افعال بصیغه متکلم آورده بکلی لغو و دروغ خواهد بود چه در مقدمه شاهنامه فردوسی چنانکه گفتیم از این فقرات یعنی از گزارش دهقانان و گفتار ایشان در خصوص کار و رفتار پادشاهان و نیک و بد و کم و بیش ایشان چیزی نیست بلکه در خود متن شاهنامه است پس چگونه مؤلف مقدمه میتواند بگوید هر چه گزارش کنیم با آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم،

بصیغه متکلم. و باز در همان مقدمه گوید: « پس پیش از آنکه سخن شاهان و کارنامه ایشان یاد کنیم نژاد ابو منصور عبد الرزاق که این نامه را بنثر فرمود تاجم کند چاکر خویش را ابو منصور المعمری و نژاد او نیز بگوئیم که چون بود و ایشان چه بودند تا آنجا رسیدند. » جمله مزبور صریح است در سه مطلب یکی آنکه این فقرات قسمتی از شاهنامه بوده است غیر از شاهنامه فردوسی و الا یاد کنیم بصیغه متکلم نمیگفت و دیگر آنکه شاهنامه‌ای که از آن صحبت میکند شاهنامه ابو منصور است، و سوم آنکه شاهنامه ابو منصور بنثر بوده است نه بنظم چنانکه سابقاً نیز اشاره بدان شد.

باری بنا بر قرائن مذکوره دیگر برای کسی که مقصودش مکابره نباشد جای هیچ شک نمیماند که این مقدمه قدیم شاهنامه متعلق بوده است بابتدای شاهنامه نثری که برای ابو منصور بن عبد الرزاق در اواسط قرن چهارم هجری یعنی قریب پنجاه سال قبل از فردوسی جمع کرده بوده اند.

۳ - تاریخ تألیف و اتمام مقدمه قدیم شاهنامه

تاریخ اتمام تألیف این مقدمه و اصل خود شاهنامه ابو منصور بطور تحقیق چنانکه در خود مقدمه مذکور است در ماه محرم سال سیصد و چهل و شش هجری بوده است (طبق اغلب نسخ^(۱) رجوع کنید بص ۱۳۷ س ۳) و بنا بر این مقدمه شاهنامه ابو منصور قریب شش سال زودتر از ترجمه تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو با تمام رسیده^(۲) تألیف شده است و نتیجه این میشود که این مقدمه (باستثنای دو سه صفحه از آخر آن) فعلاً قدیم‌ترین یادگار نثری خواهد بود که از زبان فارسی بعد از اسلام تا کنون باقی مانده است و پس از هزار و هشت سال که از زمان تألیف آن گذشته است بدست ما رسیده و هذا ایضاً من برکة البرامکة یعنی بقاء این مقدمه شاهنامه ابو منصور نیز در سایه شاهنامه فردوسی است و الا قرن‌ها بود که با اصلش از میان رفته بود زیرا که چون نسخ قدیمی شاهنامه فردوسی از اقدم‌الازمنه این مقدمه را بواسطه کمال مجانست آن با شاهنامه فردوسی بابتدای آن ملحق کرده بوده اند نسخ متأخر نیز بتبع ایشان هر وقت که شاهنامه‌ای استنساخ میکرده و این مقدمه را نیز در ابتداء آن مییافته اند آنرا نیز بالطبع و بالتبع بتصور اینکه مقدمه شاهنامه فردوسی است نسخه بر میداشته‌اند و بهمین ترتیب خلفاً عن سلف تا بدست ما رسیده است.

۴ - نسخ منقول عنها

این مقدمه که ذیلاً درج میشود از روی دوازده نسخه که نشانه‌های آنها بعد از این مذکور خواهد شد و در کتابخانه‌های لندن و پاریس و برلن و کمبریج موجود است استنساخ و بایکدیگر مقابله شده است و بدون ادنی تصرّفی و حتی الامکان با همان املاهای قدیمی از قبیل با نقطه نوشتن ذالهای فارسی و غیره نقل گردیده^(۳) و چون بواسطه قدم عهد و مانوس نبودن نسخ متأخر بطرز اسلوب و انشاء بدین قدمت، در این مدت متمادی تصحیفات و تحریفات و اختلاف قراءات زیاد در متن این مقدمه راه یافته است، نسخ با یکدیگر در کلمات و جمل و املاء و طرز تألیف عبارات و همه چیزهای دیگر کمال اختلاف را دارند.

(۱) در یکی از نسخ «سجد و شصت» دارد و ظاهراً این غلط فاحش است چه تقریباً شکی نیست که شاهنامه‌ای را که فرمان ابو منصور جمع کرده بوده‌اند در حیات او با تمام رسیده بوده‌است نه بعد از وفات او و سابقاً گفتیم که ابو منصور در سال ۲۵۱ کشته شده پس سیصد و شصت نمیتواند صحیح باشد.

(۲) برای تاریخ تألیف ترجمه طبری رجوع کنید بفرهست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ریوج ۱ ص ۶۹ و مجله ایران شهر سال اول ص ۴۱۹.

(۳) ولی حروف اربعه فارسی پ ج ز گ را که در نسخ قدیمه با معادلات عربی آنها ب ج ز ک هیچ فرقی نیگذاشته‌اند مطابق املائی حاکم چاپ کرده ایم.

راقم سطور اساس متن را بطور عموم نسخ قدیمه قرارداد و هر عبارتی یا کلمه ای که بنظر او واضح میآمد در متن و مابقی نسخه بدلهای مهم را در حاشیه جای داد و از نسخه بدلهای لایعد و لایحصای غیر مهم که مغیر معنی نیست و بسته بهوی و هوس نساخ است مانند « کرد » و « نمود » و « ساخت » و « گردانید » و نحو ذلك بکلی چشم پوشیده چه تقریباً هیچ سطری بلکه هیچ کلمه ای در این مقدمه نیست که از این نوع اختلاف قراءات خالی باشد و بجز تفویت وقت خوانند و بیهوده پر کردن جا هیچ فایده ای بر آن مترتب نیست .

معدلك كلفه بواسطه كثرت تصحيف نساخ یا بعلمت قصور اطلاع راقم سطور بعضی مواضع همچنان مشکوک و نا مصحح مانده است که در موقع خود بدانها اشاره خواهد شد و آنها را چون چاره ای دیگر نبود عیناً بهمان حال خود باقی گذارد و شاید بعضی فضلاء خوانندگان خودشان راه حلی برای آنها بیابند و یا از روی نسخه ای قدیم تر و مصحح تر تصحیح نمایند .
نسخی که این مقدمه از روی آنها تصحیح شده با ره وزی که برای آنها در حواشی بکار رفته از قرار ذیل است :
الف = نسخه کتابخانه ملی پاریس که عبارتست از مقدمه قدیم فقط بدون اصل شاهنامه مورخه شعبان ۱۱۷۳ ،
بنشان 50 Supplément persan (فهرست بلوشه ۱ : ۱۵۴) ،

ب = شاهنامه نسخه همان کتابخانه مورخه سنه ۹۰۱ هجری بنشان Ancien fonds persan 278 (فهرست بلوشه ۳ : ۳) ،
ج = شاهنامه نسخه همان کتابخانه بدون تاریخ که ظاهراً در قرن هشتم هجری کتابت شده بنشان Supplément persan 1122 (فهرست بلوشه ۳ : ۶) ،

د = شاهنامه نسخه موزه بریتانیه در لندن بدون تاریخ ولی ظاهراً در قرن هفتم هجری کتابت شده از روی نسخه مورخه سنه ۶۷۵ هجری ، و نشان این نسخه از قرار ذیل است Add.21,103 (فهرست ریو ۲ : ۵۳۳-۵۳۴) ،
ه = شاهنامه نسخه دارالفنون کمبریج در انگلستان مورخه سنه ۲۳ از جلوس شاه عالم (۱) در هندوستان یعنی سنه ۱۱۹۶ ، بنشان Nn 1020 (فهرست براون ص ۲۸۶-۲۸۷) ،

ز = شاهنامه نسخه موزه بریتانیه مورخه سنه ۸۴۱ بنشان Or.1403 (فهرست ریو ۲ : ۵۳۴-۵۳۵) ، مقدمه این نسخه از طرف آخر ناقص است (۲) ،

ح = شاهنامه نسخه همان کتابخانه مورخه سنه ۱۰۲۳ بنشان Add.16,761 (فهرست ریو ۲ : ۵۳۷) ،
ط = شاهنامه نسخه همان کتابخانه بدون تاریخ ولی ظاهراً در قرن دهم هجری کتابت شده است بنشان Add.5600 (فهرست ریو ۲ : ۵۳۶-۵۳۷) ،

ی = شاهنامه نسخه همان کتابخانه که ظاهراً در قرن یازدهم کتابت شده ، بنشان Add.6609 (فهرست ریو ۲ : ۵۳۸) ،
ک = دو قطعه بسیار مختصر ازین مقدمه که مجله کاوه در شماره هفتم از سال پنجم از دوره قدیم ص ۵ از روی نسخه شاهنامه برلین بنشان MS.Orint.Fol.172 که نسخه بسیار سقیم مغلوطی است چاپ کرده است ، نسخه مذکوره گویا از قرن دوازدهم هجری است ،

(۱) جلوس شاه عالم دوم از سال ۱۱۷۳ بوده است و بیست و سه سال بعد از آن میشود ۱۱۹۶ ، در نسخه تصریح بشاه عالم دوم ندارد فقط او را شاه عالم جلال الدین نگاشته ولی معلوم است که مقصود شاه عالم دوم است چه شاه عالم اول ملقب بقطب الدین و مدت سلطنت او فقط پنج سال (از سنه ۱۱۱۹ الی ۱۱۲۴) بوده پس نمیتواند سال بیست و سوم جلوس داشته باشد . (۲) قسمت مفقوده عبارت است از سطر ۵ از ص ۱۴۳ بعد از چاپ حاضر .

م = شاهنامه نسخه موزه بریتانیه بدون تاریخ ولی ظاهراً در قرن نهم هجری کتابت شده، بنشان Or.4384 (ذیل فهرست ریو ص ۱۳۲) ، این نسخه از طزف اول ناقص است (۱) ،

س = نسخه شاهنامه متعلق با آقای دکتر سعیدخان کردستانی در طهران ظاهراً از قرن هشتم هجری ، این نسخه را آقای اقبال در طبع اول از ص ۲۹ س ۲ بعد همان چاپ بکار برده‌اند و راقم سطور خود تا کنون آنرا ندیده و فقط از روی طبع آقای اقبال از آن استفاده نموده است ،

تنبیه ۱ - چون متن این مقدمه قدیم شاهنامه با جمیع اختلاف قراءات هفت نسخه از نسخ مذکوره در فوق یعنی نسخ آ ب ج د ه ک س اندکی قبل در ضمن مجموعه‌ای از مقالات این ضعیف باهتام دوست فاضل دانشمند من آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی دام افضاله با دقت و سعی تمام بطبع رسیده است دیگر در این جشن نامه لازم ندیدم مجدداً جمیع آن نسخه بدلهای لا یمتد و لا یحصی را که غالباً نصف هر صفحه را میگیرد بطبع رسانم لهذا در اینجا همما امکان باختصار کوشیده فقط باختلاف قراءات بسیار مهم در اسامی اعلام یا در مواردی که معتبر معنی است اکتفا نمودم ، هر که طالب اطلاع از جمیع نسخه بدلهای بنحو استقصا باشد باید رجوع نماید بطبع اول ، - و در اینجا موقع را مقتنم دانسته کمال تشکر و امتنان قلبی خود را از زحمات فوق العاده‌ای که فاضل معزى اله یعنی آقای میرزا عباسخان اقبال دام افضاله در راه طبع و تصحیح این مقاله بر خود هموار نموده‌اند اظهار مبدارم و دوام توفیق و سعادت ایشانرا از خداوند خواهانم ،

تنبیه ۲ - نسخ خسه ز ح ط ی م فقط در طبع کنونی بکار برده شده و در طبع اول از آن استفاده نشده است ،

تنبیه ۳ - این مقدمه قدیم شاهنامه یا منتخباتی از آن در سال ۱۸۱۰ مسیحی یعنی در ۱۲۴ سال قبل بتوسط شخصی ، ظاهراً از اهالی اطریش ، موسوم به والنبروک در ضمن رساله‌ای بعنوان «معلومات در خصوص شاهنامه فردوسی» ، بفرانسه (۹ ظ) ترجمه شده است (۲) ولی راقم سطور تا کنون نتوانسته‌ام این ترجمه را بدست آورم و از آن استفاده نمایم ، ژول مهل فرانسوی طابع و مترجم مشهور شاهنامه بفرانسه در مقدمه آن کتاب XV گوید که والنبروک ظاهراً نسخه بسیار مغلوطنی در دست داشته و بترجمه او اعتماد چندانی نمیتوان نمود ،

تنبیه ۴ - نسخ آ ب ج ح ط ی م را راقم سطور مستقیماً خود آنها یا عکسی از آنها را بکار برده‌است ولی نسخه‌ای د ه ز م عبارت است از سوادی که دوست فاضل من آقای محمد اقبال لاهوری مدرس در دارالفنون پنجاب و طابع راحة الصدور و زبدة التواریخ در تاریخ سلجوقیه در ایام اقامت خود در اروپا مرحمت فرموده از روی نسخه‌های لندن و کبریج برای من استنساخ نموده‌اند و در اینجا بوسیله این سطور کمال تشکر و سپاسگزاری خود را خدمت آن فاضل محقق ادام الله ایام افاضاته تقدیم میدارم -

متن مقدمه

سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافراه برابر داشت و دروژ بر برگزیندگان و پاکان و دین داران باذ خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر اهل بیت و فرزندان او باذ ، آغ از کارش اهنامه از گرد آورنده ابو منصور المعمری (۳) دستور ابو منصور عبد الرزاق عبد الله فرخ (۴) ، اول ایذون گویند درین

(۱) قسمت مفقوده عبارت است از ابتدای مقدمه الی سطر ۱۱ ص ۱۴۲ از چاپ حاضر ،

(۲) نام و عنوان این رساله چنانکه از ماخذ آتیبه معلوم میشود از قرار ذیل است :

Jacques de Wallenbourg, Notice sur le Schâh'-namé de Ferdoussi ... pp. 96. Vienne, 1810.

ماخذی که ذکرى از این رساله کرده‌اند از اینقرار است : مقدمه شاهنامه طبع ژول مهل Jules Mohl فرانسوی ص XV در حاشیه ، و فهرست نسخه فارسی موزه بریتانیه از ریو Rieu : ۲ : ۵۲۴ ، و فهرست کتب چاپی فارسی همان کتابخانه از ادوردز Edwards متون ۲۵۰-۲۵۱ و ۲۲۵ ، و فهرست نسخه فارسی دیوان هند از ایته Ethé ستون ۵۱۶ ،

(۳) کذا فی آ د ه ی ، ز : ابو منصور المعزى ، ح : ابو منصور معمر ، ب : ابو منصور (بدون معمری) ، ج : ابو نصر المعمری ، ط ندارد ،

(۴) د ح : ابو منصور عبد الرزاق عبد الله بن فرخ ، ب : ابو منصور عبد الرزاق عبد الله بن فرخ زاد ، ج : ابو منصور عبد الله بن فرخ ، آ ه ط :

منصور عبد الرزاق عبد الله فرخ ، ز : منصور عبد الرزاق عبد الله فرج ، ی : عبد الرزاق عبد الله فرخ ، -

نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند چه اندرین جهان مردم بدانند بزرگوارتر و مایه دار تر و چون مردم بدانست کز وی چیزی نماند پایدار بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود چه (۱) [چو ظ] آبادانی و جایها استوار کردن و دلیری و شوخی و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن مردمان را بساختن کارهای نو آیین چون شاه هندوان که کلیله و دمنه و شاناق (۲) و رام و رامین (۳) بیرون آورد، و مأمون پسر هرون الرشید منش پادشاهان و همت مهتران داشت بکروز با فرزنانگان (۴) نشسته بود گفت مردم باید که تا اندرین جهان باشند (۵) و توانایی دارند (۶) بکشند (۷) تا از (۶) یادگاری بود تا پس از مرگ او (۷) نامش (۸) زنده بود عبدالله پسر مقفّع که دبیر او بود گفتش که از کسری او شیروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاه نمانده است مأمون گفت چه ماند گفت نامه از هندوستان بیاورد آنکه برزویه طیب از هندوی بپهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد میان جهانیان و پانصد خروار درم هزینه کرد، مأمون آن نامه بخواست و آن نامه بدید فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی بزبان تازی گردانید پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید خوش آمدش دستور خویش را خواه بلعمی بر آن داشت تا از زبان تازی بزبان پارسی گردانید تا این نامه بدست مردمان افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی را فرمود تا بنظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه از یادگاری

(۱) کذا فی بدّ ح ی ، و صواب «چو» است بدون شبهه چنانکه مابین دو قلاب تصحیح کرده ایم ، ز طّ و او عطفه دارند بجای «چه» ، آجّ چند کلمه ندارند ، (۲) کذا فی ج ز ط ی ، ب : شاناق ، د : ساق ، ی : شاه ناف ، ه : سیاه ناف (کذا ۱) ، آ ، اقا ، - شاناق از حکما و اطباء معروف هند بوده و شرح حال او در عبون الانباء ابن ابی اصیبه ج ۲ ص ۳۲ - ۳۳ مسطور و اسامی عدّه ای از تألیفات او در همان کتاب و در کتاب الفهرست ابن الندیم در مقاله هشتم ص ۳۰۵ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ مذکور است و بتصریح ابن ابی اصیبه یکی از کتب طبّی او در سموم در عهد هرون الرشید برای یحیی بن خالد برمکی از هندی بفارسی ترجمه شده بوده ، و مراد از کتاب او که در متن اشاره بدان شده ظاهراً یکی از تألیفات غیر طبّی او مثلاً «کتاب شاناق الهندی فی امر تدبیر الحرب و ما ینبغی للملک ان ینتخذ من الرجال و فی امر الأساوره و الطعام و السّم» (الفهرست ۲۱۵) یا «کتاب شاناق الهندی فی الآداب خمسة ابواب» (ایضاً ۳۱۶) باید باشد ، - از سیاق عبارت مانحن فیه که شاناق در ردیف کلبه و دمنه و رام و رامین ذکر شده چنان می نماید که جامع این مقدمه این کلمه را یعنی «شاناق» را نام خود کتاب می نداشته نه نام مؤلف آن ، - (۳) کذا فی جمیع النسخ ، - بدون شبهه مراد حمامه منی بسیار معروف هندوان موسوم به راماین Rāmāyana است که عبارت است از منظومه مطوّلی بزبان سانسکریت مشتمل بر چهل و هشت هزار بیت در سرگذشت و وقایع و جنگهای یکی از پادشاهان اساطیری هند موسوم به رام Rāma و زن او سیتا Sita تألیف یکی از قدماء شعراء ایشان موسوم به والمیکي Vālmiki که از فرار مذکور در حدود قرن چهارم قبل از مسیح میزیسته است ، ابو ریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهند من مقوله ص ۲۰۴ گوید : «عمل بالبعک الرش حدیث رام و راماین و غلده فی الکتب» ، و در ص ۱۵۹ نیز اشاره بیکی از وقایع این کتاب نموده گوید : «علی ما هو موصوف فی قصة رام و راماین» ، و در ص ۱۶۰ گوید : «ذکر فی کتاب رام و راماین ان وراء السد المذكور قوماً يأکلون الناس» ، (رجوع شود نیز بعموم قوامیس اروپائی در عنوان رام Rāma و راماین Rāmāyana ، و بتاریخ هندوستان از اسمیت انگلیسی ص ۲۷-۳۰) ، (۴) کذا فی اکثر النسخ ، ب د ، مهتران ، (۵) کذا بصیفة الجمع فی آجّ ح دّ ح ی ، (ب ج «توانائی دارند» را ندارند) ، طّ س اصل جمله را ندارند ، (۶) کذا بافراد الضمیر فی آجّ ح ی ، دّ ح ز ، از ایشان ، ج طّ ندارند ، (۷) کذا بافراد ضمیر در ب ج ح ، باقی نسخ ندارند ، (۸) کذا فی جمیع النسخ باستثنای د که «نامشان» دارد ،

بماند پس چینیان^(۱) تصاویر^(۲) اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن پس امیر ابو منصور عبدالرزاق^(۳) مردی بود با فرّ و خویش کام بود و باهنر و بزرگ منش بود اندر کام روائی و با دستگامی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت و نژادی بزرگ داشت بگوهر و از تخم اسپهبدان ایران بود و کار کلیه و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین جهان پس دستور خویش ابو منصور المعمری^(۴) را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان دیدگان از شهرها بیاورد^(۵) و چاکر او ابو منصور المعمری^(۶) بفرمان او نامه کرد و کس فرستاد شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد چون سیاح [؟] پسر خراسانی^(۷) از هری^(۸) و چون یزدان داد^(۹) پسر شاپور^(۱۰) از میستان و چون ماهوی خورشید^(۱۱) پسر بهرام از شاپور^(۱۲) و چون شاذان پسر برزین^(۱۳) از طوس ، و هر چهارشان^(۱۴) گرد کرد و بنشانند بفرز آوردن این نامه های شاهان

(۱) کذا واضحاً فی ح ی ، ز ، چینیان ، سایر نسخ یا محرف و فاسد و یا ندارند ، (۲) کذا واضحاً فی ه ز ح ط ، آ : صلوة ، سایر نسخ ندارند ، (۳) کذا فی آ ب ج ط ، ز ح ، امیر منصور عبدالرزاق ، د : امیر ابو نصر عبدالرزاق ، ه ی : امیر عبدالرزاق ، (۴) کذا فی ب د ح ی ، ج : ابو معمر منصور المعمری ، ه : منصور المعمری ، آ ز ط جمله را ندارند ، (۵) کذا فی د ح ی (بدون حرکات) ، ب ه ، بیاوردند ، آ ج ز ط اصل جمله را ندارند ، (۶) کذا فی ب د ح ی ، ابو منصور (بدون « المعمری ») ، باقی نسخ اصل جمله را ندارند ، (۷) کذا فی ه ط ی (؟) ، ز : چون پسر خراسانی سیاح ، د : چون شاج سرخانی ، ب : چون شماخ پسر خوانی ، ح : چون شاه رخ پسر خوانی ، س : چون شاه پسر خوانی ، ج : چون تاج خراسانی ، آ : چون پسر خراسانی ، - با احتمال بسیار قوی بلکه بنحو قطع و یقین چنانکه نلدکه در « حماسه ملی ایران » (فقه اللغة ایرانی ج ۲ ص ۱۴۴) حدس زده این شخص هموست که فردوسی در شاهنامه در اوایل سلطنت هرمز پسر نوشیروان (طبع بیسی ج ۴ ص ۴۶) نام او را برده آنجا که گوید : یکی پیر بد مرزبان **هری** بسندیده و دیده از هر دری جهان دیده و نام او بود **ماخ** سخندان و با برگ و با برز و شاخ پیر سیدمش تا چه دارد بیاد زهرمز که بنشست بر تخت داد چنین گفت **پیر خراسان** که شاه جو بنشست بر نامور پیشگاه الخ ، و اگر این حدس صحیح باشد و بدون شبهه صحیح است پس اصل متن لابد **ماخ پیر خراسانی از هری** بوده است که بعدها « ماخ » بصور محرفة سیاح و شاج و تاج و غیره تصحیف شده و « پیر » به « پسر » - و اینکه فردوسی گوید « پیر سیدمش » محتمل است که فی الواقع خود فردوسی سائل بوده چه عصر او با عصر مؤلفین اربعة شاهنامه ترفیق میدهد زیرا تولد فردوسی در حدود ۳۲۳ و تألیف شاهنامه تدریجاً ۴۴۶ بوده و محتمل است نیز که « پیر سیدمش تا چه دارد بیاد » عین عبارت شاهنامه تر بوده که فردوسی بدون تصرف بنظم آورده بوده و بنا برین سائل خود فردوسی نبوده بلکه جامع شاهنامه تر قدیم بوده است ، (۸) کذا فی اکثر النسخ ، ب س : از هراه ، ج ، اظهری ، (۹) کذا فی ب د ح س ، ز ، یزدان زاد ، آ ه ی : بردان زاد ، ج : بزدا ی داد ، ط : یزدگردان ، (۱۰) کذا فی جمیع النسخ ، (۱۱) کذا فی آ ب ز ط س ج : ماهوی پسر خورشید ، ه ی : ماهروی خورشید ، د : ماهوی (بدون خورشید) ، ح ندارد ، - این ماهوی خورشید چنانکه نلدکه در « حماسه ملی ایران » (فقه اللغة ایرانی ج ۲ ص ۱۴۴) احتمال داده ممکن است با شاهوی مذکور در شاهنامه در حکایت پیدا شدن شطرنج یکی و احدی الکتبتین معرف دیگری باشد و ایات فردوسی از قرار ذیل است (شاهنامه طبع بیسی ج ۴ ص ۳۰) : چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یاد گیر که در همد مردی سرافراز بود که با گنج و بالشکر و ساز بود ... الأیات ، (۱۲) کذا فی اکثر النسخ ، ب ه س : شاپور ، (۱۳) کذا فی آ ب ج ه ی ، ح س : شادان برزین ، ط : شاداب برزین ، د : برزین (بدون شادان) ، - بدون شبهه چنانکه باز نلدکه در موضع مذکور حدس زده این شادان پسر برزین همان شادان برزین است که فردوسی در شاهنامه در حکایت راجع بکلیله و دمنه نام او را برده و تمام آن حکایت را بر اوایت از او نقل کرده است ، و ابتدای آن ایات از قرار ذیل است (شاهنامه طبع بیسی ج ۴ ص ۳۴) : نکه کن که شادان برزین چه گفت بدانکه که بگشاد راز نهفت بگام شهنشاه نوشیروان که نامش بماناد تا جاودان زهر دانشی موبدان خواستی که درگاه از ایشان بیارستی ... الأیات (۱۴) کذا فی د ح ط ی س ، ز : هر جارشان ، ه : هر چهار شا کرد ، ج : هر جهان شاه ، آ : هر شارستان ، ب ندارد ،

و کارنامه‌هایشان و زندگی هر یکی و روزگار داد و بیداد^(۱) و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش^(۲) از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را نام شاه نامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزاتگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیینهای نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شیخون کردن و آزرمت داشتن و خواستاری کردن این همه را بدين نامه اندر بیابند پس این نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند و اندرین چیز هاست که بگفتار مر خواننده را بزرگ آید و هر کسی دارند^(۳) تا ازو فایده گیرند و چیزها اندرین نامه^(۴) بیابند که سهمگن^(۵) نماید و ابن نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردز چون دست برد آرش^(۶) و چون همان سنگ کجا افریزون بیای باز داشت^(۷) و چون ماران که از دوش ضحاک بر آمدند این همه درست آید بتزدیک دانایان و بخردان بمعنی و آنکه دشمن بود این را زشت گرداند و اندر جهان شگفتی فراوان است چنان چون پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود حَدِّثُوا عَن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ گفت هر چه از بنی اسرائیل گویند همه بشنوید که بوذه است و دروغ نیست ، پس دانایان که نامه خواهند ساختن ایدون سزذ که هفت چیز بجای آورند مر نامه را یکی بنیاد نامه یکی فر نامه سدیکر هنر نامه چهارم نام خداوند نامه پنجم مایه و اندازه سخن پیوستن ششم نشان دادن از دانش آنکس که نامه از بهر اوست هفتم درهای هر سخنی نگاه داشتن ، و خواندن این نامه دانستن کارهای

(۱) کذا فی آ ز ح ط س : و روز کار او از داد و بیداد ، ج : در روز کار و داد و بیداد ، د : از داد و بیداد ، ب : و داد و بیداد (بدون « روزگار » در ب د) - (۲) کذا فی ب د ح س ه : سیصد و شش ، ی : سیصد و چهل و هشت ، ج : سیصد و شصت ، (و این غلط فاحش است ظاهراً زیرا چنانکه سابقاً گفتیم ابو منصور عبد الرزاق که این شاهنامه شر فرمان او جم آورده شده بود خود در سنه ۳۵۱ کشته شده است و بدون شك جم شاهنامه در حیات او باتمام رسیده بوده است نه بعد از وفات او) ، آ ط اصل جمله را ندارند .
 (۳) کذا فی ب ز ط : و هر کسی عزیز دارند ، ج : و هر کس را یاد دارند (« در » ، ظاهراً زیادی است) ، ه : و هر کسی را بیش خود دارند (« در » ، ظاهراً زیادی است) ، آ : و هر کسی که دارند ، ح ی : و هر کسی را دادند ، س : و هر کسی دادند ، د : و بهر کسی دادند - در عبارات فارسی قدیم به « هر کس » ضمیر جمع راجع میکرده‌اند و نظایر آن در کلام قدما فراوان است ، پس مقصود از جمله مذکوره گویا اینست که در این شاهنامه مطالب سودمندی یافت میشود که هر کسی آنرا دارد یعنی نگاه مبدارد و حفظ میکند (یا هر کس آنرا عزیز دارد بایاد دارد - بطبق ط ج) تا ازو فایده گیرد . (۴) کذا فی ه ی س ج : اندرین نام ، آ ب ز ح ط : اندر زمانه ، د : درین زمانه ، (ه) کذا فی ز ح س : باقی نسخ : سهمگین ، (۶) کذا فی س ب : چون دست برادرش ، ط : چون آب بردارش ، ج : و چون کیومرث و طهمورث با دیوان و جشید و چون قصه فریدون و ولادت او و برادرش ، باقی نسخ اصل جمله را ندارند ، بر فرض صحت نسخه لابد اشاره است بحکایت معروف آرش کمانگیر و تیر انداختن او از آمل بپرو ، (۷) اشاره است بقصه سوه قصد دو برادر فریدون کیانوش و یرمایه در حق او که سنگی از کوه بجانب او غلطانیدند و : فرمان یزدان سر خفته مرد خروشدن سنگ بیدار کرد بافسون همان سنگ بر جای خویش بیست و تملطبد یک ذره بیش (شاهنامه طبع لیدن ج ۱ ص ۵۱)

شاهانست و بخشش^(۱) کردن گروهی از ورزیدن کار این جهان و سوذ این نامه هر کسی را هست و رامش جهانست و انده گسار انده گنناست و چاره درماندگانست و این را شاهان کار نامه از بهر دو چیز خوانند^(۲) یکی از بهر کار کرد و رفتار و آیین شاهان تا بدانند و در کذ خدایی با هر کس بتوانند ساختن و دیگر که اندرو داستانهاست که هم بگوش و هم بگوشش خوش آید که اندرو چیزهای نیکو و با دانش هست همچون پاداش نیکی و پادافراه بندی و تندی و نرمی و درشتی و آهستگی و شوخی و پرهیز و اندر شدن و بیرون شدن و پند و اندرز و خشم و خشنودی و شگفتی کار جهان و مردم اندرین نامه این همه که یاد کردیم بدانند و بیابند اکنون یاد کنیم از کار شاهان و داستان ایشان از آغاز کار، آغاز داستان، هر کجا آرام گاه مردمان بود بچهار سوی جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و بهفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند^(۳) نخستین را ارزه^(۴) خواندند دوم را سوت^(۵) خواندند

(۱) کذا فی ثمانی نسخ (۴) ، بآ بخش ، دجمله را ندارد ، (۲) کذا فی آزی س س ح : زیرا شاهان کارنامه ، د : و اینرا کارنامه ، ج : ، و این نامه و کار شاهان ، ب : ، و اینرا شاه ، ه ط اصل جمله را ندارند ، - احتمال قوی می رود که اصل جمله چنین بوده ، و این کارنامه شاهان از بهر دو چیز خوانند ، سپس بواسطه جهل نساخت در عبارت تعریف و تقدیم و تأخیری روی داده ، و کارنامه در عرف قدما بمعنی سرگذشت و ترجمه احوال و وقایع مهمه زندگی کسی است نظیر «سیره» در عربی و این لفظ در سابق (ص ۱۳۷ س ۱) گذشت ، و «کارنامه اردشیر بابکان» که نام رساله کوچکی است بیهلوی بهمن معنی است یعنی سیره اردشیر بابکان ، (۴) اسماء آتیه هفت کشور و این نوع تقسیم زمین بهفت قسمت که یکی از آنها یعنی ایرانشهر در وسط و شش دیگر گرد آن میباشند مأخوذ از اوستاست ، برای اطلاع از تفصیل این فقره رجوع شود ترجمه اوستا باهتمام آقای پور داود ج ۱ ص ۴۳۱ - ۴۳۲ و قاموس اوستائی پوستی آلمانی بعنوان ذیل *Ferdinand Justi, Handbuch der Avestasprache* در تحت کلمه کشور (کرشور = Karshvare) ص ۸۰-۸۱ و در تحت نام هر يك از کشورهای هفتگانه آتیه الذکر بالا افراد ، و نیز رجوع شود بفرهنگ لغات بوندهش در آخر بوندهش طبع همان مؤلف ص ۲۱۴ بیاید ، و ترجمه کتاب بوندهش بانگلیسی باهتمام وست فصل پنجم فقرات ۸ - ۹ و فصل یازدهم فقرات ۲ - ۶ بعنوان ذیل *E. W. West, The Bundahish, Sacred Books of the East, vol. V. Oxford 1880* و بکتاب مباحث ایرانیه تألیف جیمز دارمستر ج ۲ ص ۲۰۶-۲۰۷ بعنوان ذیل: *James Darmesteter, Études Iraniennes, Paris, 1883* و از مأخذ اسلامی که متعرض تقسیم زمین بهفت کشور بطرز ایرانیان شده اند رجوع شود بتاریخ طبری سلسله ۱ ص ۱۵۴ ، و تاریخ حمزه اصفهانی طبع بطرز بورخ ص ۳ - ۴ و تفهیم ابوریحان بیرونی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (ضمیمه فارسی ۱۴۸۲) ورق a ۶۶ و مجمع البلدان یا قوت ج ۱ ص ۲۷ ، و بجل التواریخ نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (موجودی قدیم فارسی ۶۲) ورق a ۳۱۴ این سه مأخذ صورت دوائر سبعة هفت کشور را بطرز تقسیم ایرانیان یعنی يك دایره در وسط و شش دایره محیط بدان و ماس با آن بلاوه اسامی کنونی بلاد واقع در هر يك از آن دوائر سبعة را رسم نموده اند ، ولی این اسامی اوستائی هفت کشور را چنانکه در متن مذکور است راقم سطور تاکنون (بدون ادعای استقراء) در هیچیک از مؤلفات اسلامی جز در کتاب التریب والتدویر جاحظ آنهام بالطبع در نهایت تصحیف و تحریف و با اسقاط نام یکی از کشورهای هفتگانه نیافته ام و عین عبارت جاحظ در کتاب مزبور از قرار ذیل است (ثلث رسائل للجاحظ طبع لیدن ص ۱۱۳ - ۱۱۴) و مجموعه رسائل للجاحظ طبع مصر (ص ۱۰۸) : « و خبرنی عن ... مره و ایددش و افردش و ابرشارش و ابربارش و خونرت بام و کیف صارت خونرت هذا اعرالموالم » .

(۴) کذا فی آزی س س ح : آرزو ، بآ ه ط : ارزه ، ج ک : آرزو ، د ح س : ارزه ، ترجمه اوستا از آقای پور داود ج ۱ ص ۴۳۱ : ارزه می ، بدهش فصل پنجم فقره ۸ و فصل یازدهم فقره ۴ Arzah قاموس اوستائی پوستی ص ۳۰ ، Arezahè - ارزه نام کشور غربی است از کشورهای هفتگانه زمین بطرز تقسیم ایرانیان ، - (۵) کذا فی ب ج ز ح ی ک : د : سمت ، س : ماسوت ، ط : سون ، آ : شبه ، ه : ندارد ، - ترجمه اوستا از آقای پور داود ج ۱ ص ۴۳۱ : سوهی ، قاموس اوستائی پوستی ص ۱۲۹۳ ، Çavahè ، بدهش فصل ۵ فقره ۸ و فصل ۱۱ فقره ۲ : Savah - سوه یا سوهی یا شبه نم کشور شرقی است از کشورهای هفتگانه زمین بطرز تقسیم ایرانیان -

سوم را فرددفش^(۱) خواندند چهارم را ویددفش^(۲) خواندند پنجم را ووربرست^(۳) خواندند ششم را وورجزست^(۴) خواندند هفتم را که میان جهانست خنرس بامی^(۵) خواندند و خنرس بامی^(۶) اینست که ما بدو اندریم و شاهان اورا ایران شهر خواندندی و گوشه را امست^(۷) خوانند و آن چین و ماچین است و هندوستان و بربر و روم و خزد و روس و سقلاب و سمندر و برطاس و آنکه بیرون ازوست سکه^(۸) خواندند و آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فرو شدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران^(۹)

(۱) کذا فی آ، ب: برخس، ج: برجس، د: برحین، ح: برحز، س: برخین، ز: طایک: کوس، ه: ندارد، - ترجمه اوستا از آقای یوردادو ۱: ۴۳۱، فرددشو، قاموس اوستائی یوستی ص ۱۹۸: Fradadhafsh، بندش فصل ۵ فقره ۸ و ۹ و فصل ۱۱ فقره ۳، Fradadafsh، فرددفش نام یکی از دو کشور جنوبی است از کشورهای هفتگانه زمین و بقول دارمستر معنی این کلمه «کله‌ها را نو میدهد» qui développe les troupeaux میباشد (مباحث ایرانیه ج ۲ ص ۲۰۷) - (۲) کذا فی آ، ز: ح: ی: ک: س: بدرخش، ط: بدرحس، ب: اندرخس، د: اندرخش، ه: ک: ندارد، - ترجمه اوستا از آقای یوردادو، ویددشو، قاموس اوستائی یوستی ص ۲۷۹: Vidadhafsh، بندش فصل ۵ فقره ۹۰۸ و فصل ۱۱ فقره ۲: Vidadafsh، ویددفش نام یکی از دو کشور جنوبی است از کشورهای هفتگانه زمین و بقول دارمستر در «مباحث ایرانیه» ج ۲ ص ۲۰۷ معنی این کلمه «گنه‌ها را افزون میکند» qui accroit les troupeaux میباشد - (۳) کذا فی آ، ب: اوروست، د: ونرست، ک: وزیراست، ی: وزیراسب، ط: وزیرشب، س: اوزیرست، ز: اورپرست، ح: وزرست، ج: وابد، ه: ندارد، - ترجمه اوستا از آقای یوردادو، وارویرشتی، قاموس اوستائی یوستی ص ۲۸۷: Vourubaresti، بندش فصل ۵ فقره ۸ و ۹ و فصل ۱۱ فقره ۳ و ۴: Vôrûbarst، ووروبرست نام یکی از کشورهای شمالی است از کشورهای هفتگانه زمین که مابین آن و کشور دیگر موسوم به ووروجرست کوه بلندی فاصله است (یوستی) - (۴) کذا فی آ، ب: د: ح: جرست، س: جرسب، ط: حرشب، ز: حوشب، ی: حراب، ک: حرسن، ج: ندارد، - ترجمه اوستا از آقای یوردادو: وارویرشتی، قاموس اوستائی یوستی ص ۲۸۶: Vourujaresti، بندش فصل ۵ فقره ۸ و ۹ و فصل یازده فقره ۴: Vônûgarst، ووروجرست نام یکی از دو کشور شمالی است از کشورهای هفتگانه زمین، دارمستر در «مباحث ایرانیه» ج ۲ ص ۲۰۷ گوید که «وورو» که جزء اول این دو کلمه یعنی ووروبرست و ووروجرست است بمعنی مرغوب و طرف مایل یا بمعنی مایل و رغبت است (désiré ou désir) و جزء دوم آنرا که «جرست» باشد نمیداند تفسیر آن چیست ولی گوید ظاهراً مدلول این دو کلمه مجردات و معقولات است نه اعیان و مادیات - (۵) تصحیح قباسی از روی آ و اوستا و بندش، آ: خنرش بامی (با شین معجمه بجای سین مهمله)، ب: خیره نامی، د: حیره نامی، س: جیره نامی، ه: ک: چره نامی، ز: جزء نامی، ی: چیره نامی، ط: تیره نامی، ح: جیره، ج: حیات نامی، - ترجمه اوستا از آقای یوردادو ج ۱ ص ۴۳۱: خونیرث درخشان، قاموس اوستائی یوستی ص ۸۷: Qaniratha، بندش فصل ۵ فقره ۹ و فصل ۱۱ فقره ۲ - ۶: Khanûras، دارمستر در «مباحث ایرانیه» ج ۲: ۲۰۶، Hvaniratha، فرهنگ بندش از یوستی ص ۱۲۰: خونیرس، کتاب الترییع والتدویر للجاحظ طبع لیدن ص ۱۱۳ و ۱۱۴: خونرث بام، طبری ۱، ۲۲۹ و ۲۳۰: خنارث، و ۱: ۵۲۹: خنیارث، کتاب التنبیه والأشراف للمسعودی ص ۳۵: خنیرث، تاریخ حمزه اصفهانی ص ۲۵ و ۳۲ و مجمل التواریخ ورق ۱۱۲۷۱ هر دو: هنیره، - و اما کلمه بامی بیا، موخده (از اوستا: بامیا Bâmya) صفت است بمعنی درخشنده و متأللی و نحوذلك (قاموس اوستائی یوستی ص ۲۱۴)، و **خونیرس بامی** یا خونیرس درخشان نام کشور مرکزی است از کشورهای هفتگانه زمین بطرز تقسیم ایرانیان که چنانکه گفتیم خونیرس یا ایران شهر را در وسط فرض می‌کرده اند و مابقی شش کشور را بحیط برآن و گرداگرد آن دو در جنوب و دو در شمال و یکی در مشرق و یکی در مغرب - (۶) فقط درج بصورت: حیات نامی، سایر نسخ هیچکدام این کلمه را ندارند - تصحیح قباسی بقرینه ماسبق، (۷) تصحیح این کلمه و اصل این جمله برای راقم سطور بهیچوجه میسر نشد، متن مطابق ب است، ه: ز: ط: ی: ک: و گوشه را امت خوانند، ح: و گوشه آنرا بر امت خواندندی، س: و گوشه آنرا است خواندندی، د: و گوشه را مته خواندندی، آ: و گوشه را خوانند، ج: و آنکه از دست چپ است آنرا امت خوانند - (۸) کذا فی ب: (۹) ط: نیکه، ح: بیکه، س: بیکه، ز: بنیکه، ج: سکه، آ: نیکه، ز: س: ک: سلسله، د: سکبه، - تصحیح این کلمه برای راقم سطور بهیچوجه ممکن نشد، (۹) کذا فی ز: ط: ب: مازندران، آ: مارندان، سایر نسخ اصل جمله را ندارند - این فقره مقایسه شود با این عبارت تاریخ ابن اسفندیار (نسخه آقای انبال ص ۲۷): «ومازندران محدث است بحکم آنکه مازندران بحد مغرب است»، و نیز با این عبارت مجمل التواریخ (ورق ۲۸۸): «و فریدون قارن کاوه را بچین فرستاد تا کوش پیل دندان بگرفت و بعد از آن بارندران مغرب رفت و کروض شاه ایران را بگرفت»، و ذل مهمل طابع قسمتی از اوایل مجمل التواریخ گمان میکند که کلمات «شاه ایران را بگرفت»، محرف «شاه آرمین را بگرفت» باید باشد و گویا حق بکلی با اوستا»

خواندند و عراق و کوهستان را سورستان^(۱) خواندند و ایران شهر از روز آمویست تا روز مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و ازین هفت کشور ایران شهر بزرگوارترست بهر هنری، و آنکه از سوی باخترست چینیان دارند و آنکه از سوی راست اوست هندوان دارند و آنکه از سوی چپ اوست ترکان دارند و دیگر خزریان دارند و آنکه از راست بربریان دارند^(۲) و از چپ روم خاوریان دارند و مازندریان دارند^(۳) و مصر گویند از مازندرانست و این دگر همه ایران زمین است از بهر آنکه ایران بیشتر اینست که یاد کردیم، و بدانکه اندر آغاز این کتاب^(۴) مردم فراوان سخن گویند و ما یاد کنیم گفتار هر گروهی تا دانسته شود آنرا که خواهد برسد و آن راهی که خوشتر آیدش بر آن برود و اندر نامه پسر مقفع و حمزه اصفهانی^(۵) و مانندگان^(۶) ایدون شنیدیم که از گاه آدم صفی صلوات الله و سلامه علیه فراز تا بدین گاه که آغاز این نامه کردند پنج هزار و هفتصد سالست^(۷) و نخستین مردی که اندر

(۱) تصحیح قیاسی قطعی، - آج ز ط سی - : شورستان (بشین معجمه در اؤل)، ب: شورسان، باقی نسخ اصل جمله را ندارند، - صواب بدون شك « سورستان » است با دو سین مهمله چنانکه ما در متن تصحیح کرده ایم و مراد از سورستان باصطلاح ایرانیان قدیم عراق و شامات بوده است، در معجم البلدان در تحت همین عنوان گویند (ج ۳ ص ۱۸۵)، « ذکر زردشت بن آذرخور و یعرف بالمتوگلی ان سورستان العراق وقال ابو الریحان و السریانیون منسوبون الی سورستان وهی ارض العراق و بلاد الشام » انتهى باختصار، رجوع شود نیز بفرهنگ بندهش از یوستی ص ۱۸۱ که در آنجا نیز سورستان به « شامات و عراق عرب » تفسیر شده است، (۲) کذا فی آ، ه ز ط، و از راست او بربریان دارند، باقی نسخ اصل این جمله را ندارند، (۳) کذا فی ح س، د ط، و از چپ روم خاوریان دارند و مازندریان دارند، ب، و از چپ روم خاوریان و مازندریان دارند، ی ک، و از چپ روم (یادوم) خاوریان دارند و نیز مازندران را باشد، ه، و از چپ روم خاوریان دارند و نیز مازندریان را باشد، ج، و از چپ روم میان و خاوریان و مازندریان دارند، ز، و از چپ روم و خاور دارند و نیز مازندران را باشد، آ: و از چپ روم خاوریان دارند، - تمام این عبارت از « و آنکه از راست بربریان دارند » تا اینجا ظاهراً بکلی مشوش و مضطرب است و گویا بعضی کلمات آن یش و پس شده و بعضی دیگر افتاده و اصل عبارت بقرینه مسطورات حمزه اصفهانی و یاقوت و ابوریحان بیرونی در تفهیم و معجم التواریخ راجع بکشورهای هفتگانه زمین که سابق بدان اشاره نمودیم و نیز بساعدت نقشه های این کشورها که این سه مؤلف اخیر رسم نموده اند و اکنون باقی است گویا از قرار ذیل یا چیزی شبیه بدان بوده است: « و آنکه از راست رومیان دارند و از چپ روم بربریان و خاوریان و مازندریان دارند و مصر گویند از مازندرانست [و از چپ آن تازیان دارند] و این دگر همه ایران زمین است آلیخ »، - در خصوص مازندران رجوع شود بص ۱۳۹ حاشیه ۹، - (۴) کذا فی سم نسخ، ه ی: نامه، (۵) کذا فی آ ب ج د ز ح س، ه ی: اصل جمله را ندارند، مراد از « نامه حمزه اصفهانی » بدون شك تاریخ معروف اوست نه یکی دیگر از تألیفات او، و حمزه اصفهانی تاریخ خود را چنانکه در آخر نسخه مطبوعه مسطور است در ماه جمادی الآخره سنه سبصد و پنجاه با تمام رسانیده و تألیف این مقدمه چنانکه در خود متن در اغلب نسخ قدیمه تصریح شده (رجوع شود بص ۱۲۷) در ماه محرم سنه سبصد و چهل و شش یعنی چهار سال قبل از تألیف تاریخ حمزه اصفهانی بوده است پس چگونه نام تاریخ حمزه اصفهانی در این مقدمه برده شده است؟ علت این فقره بدون شك این باید باشد که این کتاب یعنی تاریخ حمزه اصفهانی ظاهراً نسخ متعدده داشته بعضی قبل از تاریخ ۳۵۰ و بعضی دیگر مورخه همان سال و نسخه ای که بچاپ رسیده و دارای تاریخ ۳۵۰ است لابد یکی از نسخ متأخره مؤلف بوده و قبل از این نسخه اخیر برسم اغلب تألیفات مرغوبه ظاهراً نسخ دیگری که تاریخ آنها کمابیش مدتی قبل از ۳۵۰ بوده در اقطار منتشر شده بوده است و نسخه ای که جامع این مقدمه قدیم شاهنامه بدست داشته یکی از نسخ اولیه مؤلف بوده است، (۶) کذا فی س، ح: و مانند ایشان، آ ب ج ز ط: و ما بندگان، سایر نسخ این کلمات را ندارند، (۷) کذا فی سم نسخ، ی: پنجهزار و شصده سالست، ز: پنجهزار سال و هشتصد سال است،

زمین پدید آمدن آدم بود و همچنین از محمد جهم برمکی^(۱) سرا خبر آمد و از زادوی شاهوی^(۲) و از نامه بهرام اصفهانی^(۳) همچنین آمد و از راه ساسانیان^(۴) موسی عیسی خسروی^(۵) و از هشام قاسم اصفهانی^(۶)

(۱) کذا فی ب، ز ط، محمد جهم، ه: محمد برمکی، ی: برمکی، د ح س، محمد حبیب برمکی، ج: حبیب محمد ملکی، آ اصل جمله را ندارد، مقدمه ترجمه طبری و حمزه اصفهانی ص ۸ و کتاب الفهرست ص ۲۴۵ و آثار الباقیه ص ۹۹ و مجل التواریخ ورق ۳b همه در فقرة معادله عبارت مانعن فی: محمد بن الجهم البرمکی، - محمد بن الجهم البرمکی از بستگان مأمون خلیفه و از جمله مترجمین مشهور کتب فارسی بهربی بوده است از قبیل ابن المقفع و بلاذری و امثال ایشان که اسامی ایشان در کتاب الفهرست ص ۲۴۴ - ۲۴۵ مسطور است، و علاوه بر این در فن نجوم و منطق نیز مهارتی بسزا داشته و در تاریخ الحکماء قطعی ص ۲۸۴ شرح حال مختصری از او مذکور است، و بلاوه تأخذ مذکوره در فوق نام محمد بن الجهم البرمکی استطراداً در مواضع ذیل نیز آمده است: تاریخ طبری سلسله ۳ ص ۱۱۶۲ در حوادث سنه ۲۱۸ هجری ۱۳، ۱۶، ۱۷: ۱۳۱، کتاب الفهرست ۲۴۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ابن ابی اصیبه ۱: ۲۱۲، ابن خلکان ۱: ۲۳ در شرح حال احمد بن ابی ذؤب، النجوم الزاهرة طبع مصر ۲: ۲۴۳، و بظن غالب مراد از « ابن الجهم » صاحب اشعار مزدوجه مذکور در کتاب البدء والتاریخ ۴: ۸۶، ۳، ۱۷۳، ۱۷۶ و راجع بخلقت عالم و تاریخ ملوک گذشته همین محمد بن الجهم البرمکی باید باشد نه علی بن الجهم شاعر مشهور، - (۲) تصحیح قیاسی قطعی، ه ط ی: داود باهری، ز: داود باهری، سایر نسخ ندارند، تاریخ حمزه ص ۸ و کتاب الفهرست ص ۲۴۵ و مجل التواریخ ورق ۳b همه در فقرة معادله مانعن فی: زادویه بن شاهویه الأصفهانی، - بدون هیچ شك و شبهه نسخ متن همه تحریف « زادوی شاهوی » است که هیئت فارسی زادویه بن شاهویه است (بعذف کلمه « ابن » برسم مطرد زبان فارسی در اضافه نام پسر بیدر)، و زادویه بن شاهویه اصفهانی از جمله قدماء مترجمین از فارسی بهربی و صاحب کتابی بوده است با اسم سیر الملوك (رجوع بآخذ مذکوره در فوق شود) و نیز ویرا کتابی بوده راجع باعیاد قدیم ایرانیان که ابوریحان در آثار الباقیه ص ۴۴، ۲۱۷، ۲۲۱ مکرر از آن فقراتی نقل کرده است، (۳) کذا فی ب د ح س، آ ج ه ز ط ی ندارند، مقدمه ترجمه طبری در فقرة معادله: بهرام بن مهران اصفهانی، آثار الباقیه ص ۹۹، کتاب سیر الملوك لبهرام بن مهران الأصبهانی، - نام این بهرام بن مهران اصفهانی در فقرة معادله عبارت ما نحن فیه در تاریخ حمزه ص ۹ و کتاب الفهرست ص ۲۴۵ و مجل التواریخ ورق ۳b یافت نشد، ولی بجای وی در همان موضع نام کسی دیگر بعنوان « محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی » که وی نیز از مترجمین از فارسی بهربی و وی نیز مؤلف کتابی بوده بعنوان سیر الملوك مذکور است و محتمل است با احتمال قوی که این دو شخص یکی باشند و یکی از دو نام و نسب تحریف دیگری باشد، (۴) کذا فی آ ب ه ز ح ی س، ز: و این راه ساسانیان، ج د اصل جمله را ندارند، - بدون هیچ شك و شبهه « از راه ساسانیان » تحریف « از نامه ساسانیان » است که لابد نام یکی از تألیفات موسی [بن] عیسی خسروی (= کسروی) مذکور در متن بوده است یکی بقرینه صریح فقرة معادله مانعن فیه در مقدمه ترجمه طبری: « و در نامه ساسانیان موسی بن عیسی الخسروی »، و دیگری بقرینه این عبارت حمزه ص ۱۶: « الفصل الثانی فی إعادة ذکر بعض ماضی فی الفصل الأول من التاریخ مع شرح اتی به موسی بن عیسی الكسروی فی کتابه الخ »، و سپس حمزه قریب هفت صفحه تمام از « کتاب » موسی بن عیسی کسروی مذکور راجع بتصحیح تواریخ ساسانیان که لابد مراد جامع این مقدمه و مقدمه ترجمه طبری نیز همان کتاب بوده نقل کرده است (ص ۱۶-۲۳ از تاریخ حمزه)، - (۵) آ ب ه ز ح: موسی و عیسی خسروی، س: موسی و عیسی خسروی، ط: موسی و عیسی هروی، ی: موسی و عیسی و خسرو، ج د اصل جمله را ندارند، مقدمه ترجمه طبری در فقرة معادله عبارت مانعن فیه: موسی بن عیسی الخسروی، حمزه اصفهانی ص ۱۶ و آثار الباقیه ص ۱۱۹ و کتاب الفهرست ص ۱۲۸، موسی بن عیسی الكسروی، کتاب الفهرست ص ۲۴۵: « و من نقله الفرس... موسی بن عیسی الكردی (= الكسروی) »، مجل التواریخ ورق ۳b، موسی بن عیسی الكسر [وی]، - چنانکه ملاحظه میشود در جمیع نسخ مقدمه شاهنامه باستانیای دونهسخه که اصل جمله را ندارند مابین موسی و عیسی و او مسطور است و آن بدون هیچ شك و شبهه غلط فاحش است از نساخت که چون با سلوب قدیم زبان فارسی از اضافه نام پسر بنام پدر و اسقاط « ابن » آشنانوده اند تعبیر « موسی عیسی » و مخصوصاً بواسطه اینکه کلمه اول مختم بالف است و کسره اضافه بر آن ظاهر نیست بنظر ایشان غریب و بالطبع غلط آمده و خیال کرده اند که لابد و او ای از بین افتاده لهذا از پیش خود و او ای در بین افزوده اند و صواب بنحو قطع و یقین اسقاط و او عاطفه است و مراد موسی بن عیسی کسروی معروف است که وی نیز از قدماء مترجمین از فارسی بهربی و شرح حال مختصری از او با تعداد بعضی مؤلفات او در کتاب الفهرست ص ۱۲۸ مسطور است و نام او استطراداً در ص ۲۴۵ از همان کتاب و نیز در سایر مأخذی که در اوایل همین حاشیه اشاره بدانها شده مذکور است، و در حاشیه قبل گفتیم که حمزه اصفهانی فصل طویلی از یکی از مؤلفات او راجع بتصحیح تواریخ ساسانیان نقل نموده است. - (۶) کذا فی آ ب ز ط ی، ه: هشام و قاسم اصفهانی، ح س: هشام قاسم اصفهانی، ج د اصل جمله را ندارند، حمزه اصفهانی ص ۹: « و کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان من نقل او جمع هشام بن قاسم الاصفهانی »، - کتاب الفهرست ص ۲۴۵: « و من نقله الفرس... هشام بن القاسم »، - آثار الباقیه ص ۹۹: « کتاب سیر الملوك الذي لعبدالله بن المقفع... والندی لهشام بن القاسم »، - مجل التواریخ ورق ۳b، « و نقل هشام بن القاسم »،

و از نامه پادشاهان پارس و^(۱) از گنج خانه مأمون و از بهرامشاه مردانشاه کرمانی^(۲) و از فرخان^(۳) موبدان موبذ یزدگرد شهریار و از رامین^(۴) که بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد و از فروذ ایشان بدویست سال برسند که یاد کنیم از گناه آدم باز چند است^(۵) و ایشان بزمین گفتار گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم و این دشوار از آن شد که هر پادشاهی که دراز گردد^(۶) یا دین پیغامبری به پیغامبری شود^(۷) و روزگار برآید^(۸) بزرگان آن کار فراموش کنند^(۹) و از نهاد بگردانند^(۱۰) و برفروزی افتد چنانکه جهودان را افتاد میان آدم و نوح و از نوح تا موسی همچنین و از موسی تا عیسی همچنین و از عیسی تا محمد^(۱۱) صلی الله علیه و سلم و این از بهر آن گفتند که این زمین بسیار تهی بوده است از مردمان و چون مردم نبود پادشاهی بکار نیاید چه مهتر بکهنتران بود و هر جا که^(۱۲) مردم بود از مهتر چاره نبود و مهتر بر کهنتر از گوهر مردم باید چنانکه پیغامبر مردم هم از مردم بایست ، و هم گویند که از پس مرگ کیومرث صد و هفتاد و اند سال^(۱۳) پادشاهی نبود و

(۱) کذا باثبات و او عاطفه در هشت نسخه ، ج د اصل جمله را ندارند ، بظن غالب بل بنحو قطع و یقین این واو بکلی غلط و زیادی است سهواً من النسخ و این جمله قطعاً فقره معادله این عبارت حمزه اصفهانی است در ص ۸۰ ، و کتاب تاریخ ملوک الفرس المستخرج من خزانه المأمون ، ، (۲) کذا فی ب ج س ح ، : بهرامشاه و مردانشاه کرمانی ، ط ، بهرامشاه مهراشاه کرمانی ، ه ، ز ، بهرامشاه میرانشاه کرمانی ، ی ، بهرامشاه پیرانشاه (کذا) ، آ ، بهرام شاه کرمان ، د اصل جمله را ندارد ، حمزه اصفهانی ص ۹ ، و کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان من اصلاح بهرام بن مردانشاه موبذ کوره شاپور من بلاد فارس ، ، مجل التواریخ ورق ۳۵ ، ، و کتاب تاریخ پادشاهان [ساسانیان اصلاح] بهرام بن مردانشاه موبذ شاپور [از بلاد] فارس ، ، (کلمات بین دو قلاب حدسی است و در اصل نسخه موجود شده است) ، کتاب الفهرست ص ۲۴۵ ، ، و من نقه الفرس ... بهرام بن مردانشاه موبذ مدینه نيسابور (کذا) من بلد فارس ، ، الآثار الباقیه ص ۹۹ ، ، کتاب سیر الملوك ... الذی لیهرام بن مردانشاه موبذ مدینه سابور ، ، (۳) کذا فی ب (بشدید راه) آ ه ز ی س ح ، : فرخانی ، ط ، : فرخان (کذا) ، ج د اصل جمله را ندارند ، مقدمه ترجمه طبری ، فرخان موبذ موبدان ، - نام این شخص جز در این مقدمه شاهنامه و در مقدمه ترجمه تاریخ طبری در هیچ مأخذ دیگری از مآخذ متداوله از قبیل تاریخ حمزه اصفهانی و کتاب الفهرست و آثار الباقیه و مجل التواریخ یافت نشد ، (۴) کذا فی آ ب ز ط س ح ، : برزین ، ج د ه ی اصل جمله را ندارند ، نام این شخص جز در این مقدمه قدیم شاهنامه در هیچک از مآخذ مقدمه از قبیل مقدمه ترجمه طبری و حمزه اصفهانی آخ مطلقاً و اصلاً یافت نشد ، (۵) معنی این عبارت : « و از فرود ایشان بدویست سال برسد که از گناه آدم باز چند است » درست روشن نیست و در جمیع نسخ کما بیش همین نحو است مگر اینکه در بعضی از آنها بجای برسد « نرسد » دارد منفیاً ، - (۶) کذا فی آ ب ج ز ح س ه ی : کردی ، ط ، : کرد ، د ندارد ، (۷) کذا فی آ ز ط ، د ندارد ، بانی نسخ : شدی ، (۸) کذا فی د ز ط س ه ی : برآمد ، ب ج : برآمدی ، آ ح ندارند ، - (۹) کذا فی ثمانی نسخ ، ب : کند ، آ ندارد ، (۱۰) کذا فی تسع نسخ ، آ ندارد ، (۱۱) ب ، محمد ما ، آ جمله را ندارد ، (۱۲) نسخه م از اینجا فقط شروع میشود و مقبل آنرا چنانکه سابق گفته شد هیچ ندارد ، (۱۳) کذا فی سبع نسخ ، ه ی ک : صد و هفتاد و نه سال ، د : صد و هفتاد سال ، ح : صد و هفت و اند ، - عبارت معادله مانحن فیه در تاریخ حمزه اصفهانی ص ۱۰ : « فرغوا ان الارض مکنت بعد وفاة کیومرث والدالبشر هائمه و بیضا و سبعین سنه و لبس لها ملک حتی ملکها هوشنک فیشداز ، ، -

جهانیان یله بوزند چون گوسپندان بی شبان در شبانگهی تا هوشنگ پیش داد بیامد و چهار بار پادشاهی از ایران بشد و ندانند که چندگذشت از روزگار و جهودان همی گویند از توریة موسی علیه السلام که از گاه آدم تا آنروز که محمد عربی صلی الله علیه و سلم از مکه برفت چهار هزار سال^(۱) بوذ و ترسیان از انجیل عیسی همی گویند پنج هزار و پانصد و نود و سه سال^(۲) بوذ و بعضی آدم را کیومرث خوانند اینست شمار روزگار گذشته که یاد کردیم از روزگار ایشان و اینذ تعالی^(۳) به داند که چون بوذ، و آغاز پدید آمدن مردم از کیومرث بوذ و ایشان که اورا آدم گویند ایذون گویند که نخست پادشاهی که بنشست هوشنگ بوذ و اورا پیش داد خواندند که پیشتر کسی که آیین داد در میان مردمان پدید آورد او بوذ^(۴) و دیگر گروه کیان بوزند و سدیگر اشکانیان بوزند و چهارم گروه ساسانیان بوزند و اندر میان گاه پیگارها و داورها رفت از آشوب کردن با یکدیگر و تاختها و پیشی کردن و برتری جستن کنز پادشاهی ایشان این کشور بسیار تهی ماندی و بیگانگان اندر آمدندی و بگرفتندی این پادشاهی بفروتنی^(۵) چنانک بگناه جمشید بوذ و بگناه نوذر بوذ و بگناه اسکندر بوذ و مانند این^(۶)، پس پیش از آنکه سخن شاهان و کارنامه ایشان یاد کنیم نژاد ابو منصور عبدالرزاق^(۷) که این نامه را بشر^(۸) فرمود تا جمع کند چاکر خویش را ابو منصور المعمری^(۹) و نژاد او نیز بگوییم که چون بوذ و ایشان چه بوزند تا آنجا رسیدند [و پس از آنکه بشر آورده بوزند سلطان محمود سبکتکین حکیم ابو القاسم منصور الفردوسی^(۱۰) را بفرمود تا بر بان دری بشعر گردانید

(۱) کذا فی ب ج د ح س ه ط ی ک : چهار هزار و دویست سال ، ز م : چهار هزار و دو سال ، آ اصل جمله را ندارد ،
 (۲) کذا فی ی ک ه ، پنج هزار و پانصد ، ز م : پنج هزار و نود و سه سال ، د : پنج هزار و سی سال ، ب ج ح س : پنج هزار سال ، -
 فقرة معادلة عبارت در تاریخ حمزة اصفهانی ص ۱۱ نقل از ابو معشر منجم که ظاهراً منشأ اصلی جمیع روایات منأخره بوده است در این موضوع
 از قرار ذیل است : « والاختلاف فی عدد السنين من ابتداء التنازل الى سنة الهجرة قائم فالیهود تسوق ذلك حکایة عن التوریه الى اربعة آلاف
 واثنتين واربعين سنة وثلاثة اشهر والتصارى تسوق ذلك حکایة عن التوریه ايضا الى خمسة آلاف و تسعمائة و تسعين سنة و ثلثة اشهر » ، بنابراین
 واضح است که نسخ متن هم کما بیش معلوم است و ظاهراً در مورد اول یعنی در حکایت از قول یهود اصل عبارت « چهار هزار و چهل و دو سال »
 بوده است و در مورد ثانی یعنی حکایت از قول نصاری « پانصد » در متن بدون شك تحریف « نهصد » است که در اینصورت بدین مطابق قول
 ابو معشر خواهد شد ، (۳) اینجا نسخه زینة قطع میشود و ازین ببعده دیگر ندارد ، (۴) کذا فی سبع نسخ ه ی : ایشان بودند ، ج :
 کیومرث بود ، (۵) کذا فی اکثر النسخ م ، بفزونی ، گویا مقصود از فروتنی ذلت و خواری است یعنی این پادشاهی را بیگانگان باذلت و
 خواری یعنی با اذلال و تحقیر و استعباد اهالی ایران میگرفتند ، (۶) اینجا یعنی بکلمه « مانند این » نسخه ج ختم میشود و ازین ببعده دیگر
 ندارد ، (۷) کذا فی اکثر النسخ ه ی : ابو منصور عبدالرزاق ، د ، ابو منصور بن عبدالرزاق (این نسخه نسبت بسبک حلیه اصح است
 ولی متن مطابق اکثریت نسخ است که بسبک قدیم فارسی است از اسقاط « بن » بین نام پدر و پدر و اضافه اولی بدومی ، (۸) کذا فی آ
 ب ط م ه ، بشر ، ی ، نیز ، س ، نیر ، د ح ندارند ، (۹) کذا فی آ ب ح س م ، ابو منصور معمری ، ه ی : ابو منصور المعمری ،
 د : ابو منصور المغربي ، ط جمله را ندارد ، (۱۰) کذا فی ب ح س د ، ابو القاسم ابن منصور الفردوسی ، م : ابو القاسم احمد الفردوسی ،
 آ : ابو منصور احمد الفردوسی ، ه ی : ابو منصور بن احمد الفردوسی ،

و چگونگی آن بجای خود گفته شود]،^(۱)

اولاً^(۲) نسب ابو منصور عبد الرزاق^(۳):

محمد بن عبد الرزاق^(۴) بن عبد الله^(۵) بن فرخ^(۶) بن ماسه^(۷) بن مازیار^(۸) بن کشمهان^(۹) بن کنارنگ^(۱۰) بن خسرو^(۱۱) بن بهرام^(۱۲) بن آذرگشسب^(۱۳) بن گوذرز^(۱۴) بن داذا فرید^(۱۵) بن فرخ زاد^(۱۶) بن بهرام^(۱۷) که بگاہ پرویز^(۱۸) اسپهبد بود پسر فرخ بوزرجمهر^(۱۹) که دستور نو شیروان بوذ پسر آذرکلباذ^(۲۰)

(۱) این جمله بین دو قلاب بدون شك و شبهه الحاقی است از جامع مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی در وسط عبارات مقدمه شاهنامه ابو منصورى و جزو این مقدمه اخیر که تألیف آن چنانکه گذشت در سنه ۳۴۶ یعنی قریب پنجاه سال قبل از شاهنامه فردوسی است واضح است که نمیتواند باشد، جامع مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی ظاهراً برای این قصد ابتدا تمام مقدمه شاهنامه ابو منصورى را عیناً و بدون تصرف بکار برده بوده و سپس در آخر آن حکایت دقیقی و فردوسی و بنظم آوردن ایشان شاهنامه ثر مزبور را علاوه کرده و از مجموع این دو قسمت مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی را ترتیب داده است، و این قسمت اخیر یعنی قسمت راجع بدقیقی و فردوسی که قریب سه چهار صفحه میشود (وما بطعم آن نپرداخته ایم) جای آن در نسخی که دارای مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی میباشد بلافاصله بعد از نسب نامه ابو منصور عبد الرزاق و ابو منصور معمرى است یعنی بلافاصله پس از آخرین جمله مقدمه حاضره مطبوعه، لکن جامع مقدمه فردوسی اینجا نیز یعنی قبل از شروع بنسب نامه ابو منصور برای اینکه رشته کلام و سوق حکایت شاهنامه ثر و نظم از بین ننگسد اشاره اجمالی در دو سه سطر (یعنی همین جمله ای که بین دو قلاب است) بهمان قضیه دقیقی و فردوسی نموده و تفصیل آنرا حواله بنامه داده است (رجوع شود بآخرین حاشیه مقدمه حاضره)، (۲) کذا فی د ه ی م س ب ط ح اول، آ: اورا، (۳) مخفی نماناد که در نسب نامه ذیل در اکثر نسخ کلمات «ابن» که مابین اسامی ابناء و آباء مشاهده میشود موجود نیست، فقط در سه نسخه ب د س موجود است آنهم نه همه جا و مطرداً بلکه فقط در بعضی مواضع دون بعضی مگر درب که مطرد است، و هر چند که اسلوب اکثریت نسخ یعنی اسقاط «ابن» مابین اسامی ابناء و آباء مناسب تر باسبک قدیم فارسی است لکن برای توضیح و رفع اشتباه که معلوم باشد کجا نام پسر ختم و کجا نام پدر شروع میشود ممانعت اقلیت نسخ را نموده کلمات «ابن» را همه جا باقی گذاریم، معذک محتفل است که بعضی از این «ابن» ها بکللی زیادى و مصنوعی باشد باین معنی که ممکن است بعضی از این اسامی صفت یا عطف بیان برای ماقبل یا مابعد خود بوده که نساخ خیال کرده اند نام یکی از آباء است و کلمه «ابن» را از پیش خود بر آنها افزوده اند مثل کنارنگ مثلاً که چنانکه خواهد آمد نام درجه ی باوظیفه ای بوده است، و مثل فرخ که در یک مورد (یعنی فرخ بوزرجمهر) جزء کلمه سرگب یا صفت بوزرجمهر است پس در مورد دیگر (یعنی فرخ بن ماسه) نیز ممکن است همین قسم بوده و کلمه «ابن» زیادى نساخ باشد، (۴) کذا فی ح م س، از جمیع نسخ دیگر کلمات «محمد بن عبد الرزاق» ساقط است، (۵) کذا فی سیمه نسخ، ه ی ندارند، (۶) کذا فی ب د ح م فرح س: فرج، ه ط: نوح، آ ی ندارند، (۷) کذا فی د م س ب: ماسه، آ: ساسه، ه: ماسه، ح: سرس، ی: ندارد، (۸) کذا فی ب د م س: مازیار، ه: مایار، ح: بازیار، آ: بار، ی: یار، ط: باز، (۹) کذا فی ه ی م س: کشمهان، ط: کشمهان، آ: کشمان، ب: که مان، آ ح ندارند، (۱۰) کذا فی جمیع النسخ، - کنارنگ در فارسی قدیم بمعنی حاکم و شهنه و امیر و نحو آن یعنی یکی از درجات عالی دولتی بوده است، فردوسی گوید: کنارنگ یا پهلوان هر که هست همه داد جویند با زیر دست، و نیز گوید: ازین هر دو هر گز نگشتی جدا کنارنگ بودی و او یادشا، و نیز گوید: برو خوانند آفرین موبدان کنارنگ و بیدار دل بخردان و اسدی گوید: شکستم بتو هر چه بد خواه بود، بجنگ ارکنارنگ اگر شاه بود، پس باقرب احتمالات کنارنگ در اینجا نام یکی از آباء نیست بلکه عطف بیان است برای ماقبل یا مابعد خود یعنی برای کشمهان یا برای خسرو و بنا برین یکی از این دو «ابن» قبل یا بعد از او زیادى است، (۱۱) س: خسرو (کذا)، (۱۲) کذا فی جمیع النسخ، (۱۳) کذا فی اکثر النسخ (با اختلاف در یاه عربی و فارسی)، ه: آذرگشاسب، ط: آذرکشب، م: ادرکشب، س: ندارد، (۱۴) کذا فی اکثر النسخ، س: ندارد، (۱۵) کذا فی اکثر النسخ، م: داد آفرین، ه: افرید (بدون «داد»)، س: ندارد، (۱۶) کذا فی اکثر النسخ، ی: فرخ نژاد، د: ندارد، (۱۷) کذا فی اکثر النسخ، د: ندارد، (۱۸) کذا فی آ ه ح ط ی م ب د س: اصل جمله را ندارند، («خسرو پرویز» که در طبع سابق استناداً بنسخه ب طبع شده سهواست ب اینجا اصل جمله را ندارد)، (۱۹) کذا فی آ د ه م: فرخ بوزرجمهر، ی: فرخ پدر ابو ذرجمهر (کذا)، ط: ابو ذرجمهر (بدون «فرخ»)، ب ح س: اصل جمله را ندارند، (۲۰) کذا فی اکثر النسخ، ه: آذر کلبا، آ: آذر کیبا [د]، ب ط: اصل جمله را ندارند،

افریذون و افریذون پسر آبتین و آبتین از فرزندان جمشید ، و پیران پسر ویسه بوذ و ویسه پسر زادشم^(۱) بود پسر کهن بوذ و زادشم^(۲) پسر^(۳) تور و تور پسر افریذون نیز^(۴) پسر آبتین و آبتین از فرزندان جمشید ، و نسب^(۵) ابومنصور^(۶) المعمری^(۷)

ابومنصور^(۸) بن^(۹) احمد^(۱۰) بن^(۱۱) عبدالله^(۱۲) بن^(۱۳) جعفر^(۱۴) بن^(۱۵) فرخ زاد^(۱۶) بن^(۱۷) پشنگ^(۱۸) بن^(۱۹) گرانخوار^(۲۰) بن^(۲۱) کنارنگ^(۲۲) ، و کنارنگ^(۲۳) پسر سرهنگ پرویز بوذ و بکارهای بزرگ او رفتی و آنکه که خسرو پرویز بدر روم شد کنارنگ پیش رو بوذ لشکر پرویز را و^(۲۴) حصار روم بستند نخستین کسی که بدیوار بر رفت و با قیصر در آویخت و او را بگرفت^(۲۵) و پیش شاه آورد او بوذ ، و در هنگام ساوه شاه ترك که بر در هری آمد کنارنگ پیش او شد بجنگ و ساوه شاه را بنیزه بیفکند و لشکر شکسته شد^(۲۶) و چون رزم هری بکردنشا بور او را داذ و طوس را خود بذو داده بوذ ، و خسرو او را گفت گفتمی که تنها هزار مرد رازم^(۲۷) گفت آری گفته ام خسرو از زندانیان و گنه کاران هزار مرد نیک بگزیند و سلیح پوشانید دیگر روز آن هزار مرد را با کنارنگ بهامونی فرستاد و خسرو

(۱) کذا فی آه ی - زادسم ، باقی نسخ جمله را ندارند ، - زادشم جد افراسیاب و پدر پشنگ و ویسه است و افراسیاب و ویسه پدر پیران ویسه است (شاهنامه و بندهش) ، (۲) کذا فی آه ی - باقی نسخ ندارند ، (۳) بروایت بندهش زادشم (زَا اِسْم) نبیره چهارم تور (توج) بوده نبیره بلاواسطه او (بندهش فصل ۳۱) ، پس آنچه در متن ذکر شده یا روایتی دیگر است یا باز اینجا نیز کلمه « پسر » چنانکه نظایر آن مکرر گذشت تصحیف « نبیره » است ، (۴) « نیز » یعنی چنانکه ایرج فرزند افریذون بود ، - (۵) ب - و نزاد ، (۶) ی - : او ابومنصور ، د - ه - : او منصور ، (۷) م - : بیغبری ، د - س - ندارند ، (۸) کذا فی خمس نسخ ، آ د ح - ابومنصور ، را ندارند ، ح - چند کلمه اینجا محو شده ، (۹) این « ابن » در جمیع نسخ موجود است مگر در ح - که چند کلمه اینجا محو شده ، پس معلوم میشود که ابو منصور اسم صاحب ترجمه بوده است نه کتبه او یا آنکه اسم او از جمیع نسخ ساقط شده ، (۱۰) کذا فی س - نسخ ، ب - د - : محذوف ، ح - محو شده ، (۱۱) این « ابن » فقط در ب - س - موجود است و از باقی نسخ ساقط ، (۱۲) کذا فی جمیع النسخ مگر در ح - که محو شده ، (۱۳) کذا فی خمس نسخ ، آ ط ی - « ابن » را ندارند ، ح - محو شده ، (۱۴) آ ط - جعفر ، را ندارند ، (۱۵) کذا فی س - نسخ ، آ ب - د - « ابن » را ندارند ، (۱۶) ی - فرخ ، (۱۷) این « ابن » فقط در م - موجود است و از سایر نسخ ساقط ، (۱۸) کذا فی ه - ط ی - (ولی با به عربی برسم الخط قدیم که ما برسم الخط حالیه با به فارسی طبع نمودیم) ، م - ، کسک ، ب - ، کسک بن کرانخوار (= کسک بن کرانخوار) ، سایر نسخ « ابن » را ندارند ، « ابن » فقط در م - موجود است آنهم در غیر موضع خود هکذا : کسک کر این نخوار ، م - : کرانخور ، آ - : کرانخور ، = بن کرانخور - رجوع بحاشیه (۲۰) کذا فی ه ی - (ولی با کف عربی برسم الخط قدیم) ، ب - ط - : کرانخوار ، آ - : کرانخور ، م - : کرانخور ، = بن کرانخور - رجوع بحاشیه قبل) ، ح - رانخوار ، س - رانخوار ، د - ندارد ، « کرانخوار با اول مکسور به معنی بسیار خوار باشد سبب اسفرتگی گفته همچو خوار است در دتو که نگرود جز بگرانخواری شراب شکسته (فرهنگ جهانگیری) ، پس بر فرض صحت نسخ متن این اسم بدون شك منقول از صفت مذکور است ، (۲۱) تصحیح قیاسی از روی م - : « ابن » ، باقی نسخ « ابن » را ندارند ، (۲۲) کذا فی ثمانی نسخ ، د - ندارد ، (۲۳) کذا د - ط - م - ، باقی نسخ « کنارنگ » را ندارند ، (۲۴) کذا فی جمیع النسخ ، و باسیاق عبارت گویا « و چون حصار روم بستند ، بعلاوه « چون » مناسب تر بنظر میآید ، (۲۵) چنین جنگی مابین خسرو پرویز و یکی از قیاصره روم که قیصر در آن جنگ اسیر شده باشد در کتب تواریخ معروف نیست ، ممکن است این فقره از افسانههای محلی طوس بوده راجع ببعضی از خاندانهای قدیم ایرانیان آن ناحیه ، (۲۶) قتل ساوه شاه و شکست لشکرا و بظاهر هراة چنانکه در جمیع کتب تواریخ مشروحاً مذکور است بدست بهرام چوبینه معروف بوده است و آنهم در عهد هرمز پدر خسرو پرویز نه در عهد خود پرویز چنانکه ظاهر سیاق عبارت است ، پس شاید این فقره از افسانههای محلی بوده است ، (۲۷) کذا فی ه ی - (با جزئی اختلافی بین آندو) ، آ ، گفته که ادر با هزار مردم (کذا) ، ب - ح - م - س - (با اندک اختلافی بین بگدیگر) : یک مرد گویند با هزار مرد بزند مرا شکفت آید ،

از دور همی نگریدست با مهتران سپاه، کنارنگ با ایشان بر آویخت گاه بشمشیر و گاه بتیر بهری را بکشت و بهری را بخست و هرباری که اسب افکندی بسیار کس تبه کردی تا سرانجام ستوهی پذیرفتند و بگریختند و کنارنگ پیش شاه شد و نماز برد و آفرین کرد خسرو طوس بن دو داد و از گردان مردی همتای او بود نام او رقیه^(۱) او را نیز از خسرو بخواست و با خویشتن بطوس برد و رقیه^(۲) آن بود که کنارنگ هزار مرد از خسرو پرویز بخواست رزم ترکان را خسرو گفت خواهی هزار مرد ببر خواهی رقیه^(۳) [را] که کم رنج تر بود مرا پس هر دو ان بطوس شدند با هزار مرد ایرانی و رقیه^(۴) را نیکو همتی داشت و با ترکان جنگ کردند و پیروز آمدند و بطوس بنشستند و کنارنگ پادشاهی بگرفت و رقیه^(۵) را نیکو همتی داشت^(۶)، تیراندازی بود^(۷) که همتاش نبودی پس روزی کنارنگ و رقیه^(۸) هر دو بشکار رفتند با پسران و سرهنگان کنارنگ گفت امروز هر شکاری که کنیم تیر بر سر زنییم تا باریک اندازی پدید آید هر چه کنارنگ زده بود بر سر تیر زده بود رقیه^(۹) بر کنارنگ آفرین کرد روز دیگر کنارنگ بفرمود تا غراره پرگاه بیاوردند کنارنگ اسب برانگیخت و نیزه بنزد و آن غراره را بر سر نیزه بر آورد و ببنداخت، و بگاہ یزدگرد شهریار او را بکشتند و چون عمر بن الخطاب^(۱۰) عبدالله عامر را بفرستاد تا مردم را بدین محمد خواند صلی الله علیه و سلم کنارنگ^(۱۱) پسر را پذیرد او فرستاد بنشاپور و مردم در کهن دز بودند فرمان نبردند از وی یاری خواست^(۱۲) یاری کرد تا کار نیکو شد بعد از آن هزار درم وام خواست گروگان

(۱) کذا فی آ ب ه ط ی م ح م س : زقیه ، س : رقیه ، د : رقیه ، (۲) کذا فی ب م س : ح رقیه ، د : رقیه ، آ ه ط ی اصل جمله را ندارند ، (۳) کذا فی ب ح م س : رقیه ، د : رقیه ، آ ه ط ی جمله را ندارند ، (۴) کذا فی ب س ح : رقیه ، باقی نسخ اصل جمله را ندارند ، (۵) کذا فی م س ح : رقیه ، د : رقیه ، باقی نسخ جمله را ندارند ، (۶) جمله « و با ترکان جنگ کردند » تا اینجا در د ح م س موجود است و از سایر نسخ ساقط ، (۷) یعنی کنارنگ ظاهر آ ، (۸) کذا فی سبع نسخ ، د ط : رقیه ، (۹) کذا فی اکثر النسخ ، آ د ط س : رقیه ، (۱۰) ارسال عبدالله بن عامر بفتح خراسان با تفاق مورخین در خلافت عثمان بوده است در سنه سی یا سی و یک هجری یعنی در سال هفتم یا هشتم خلافت وی مدتها بعد از وفات عمر پس اسناد این قضیه بعمربن الخطاب سهو واضح است از جامع این مقدمه ، (۱۱) در تاریخ طبری ۱ ، ۲۸۸۶ در حوادث سنه ۲۱ ذکری از این کنارنگ و پسر او شده است بهیئت « کناری » که بدون هیچ شک و شبهه مراد همان کنارنگ مانحن فیه مرزبان طوس است ، و عین عبارت طبری از قرار ذیل است : « علی بن مجاهد قال نزل [عبدالله] ابن عامر علی اَبْرَشَهْر [مدینه نیشاپور] فقلب علی نصفها عنوة و کان النصف الآخر فی ید دیناری و نصف نسا و طوس فلم یقدر ابن عامر ان یجوز الی مرو فصالح کناری فاعطاه ابنه ابوالصلت بن کناری و ابن اخیه سلیماً رهناً ... فاخذ ابن عامر ابنی کناری فصارا الی النعمان بن الاقلم النصری فاعتقهما » انتهى ، از اسامی ابو الصلت و سلیم معلوم میشود که پسر و برادر زاده کنارنگ یا اسلام آورده و اسامی عربی برای خود اتخاذ نموده بوده اند یا آنکه فقط محض تقرّب بر بها این نوع اسامی بر خود بسته بدون آنکه اسلام آورده باشند ، — در فتوح البلدان بلاذری ص ۴۰۶ نیز نام این کنارنگ مرزبان طوس بهیئت محرفه « کنازتک » برده شده است و هذا نصه : « و اتی کنازتک مرزبان طوس ابن عامر فصالحه عن طوس علی ستمائة الف درهم » - (۱۲) کذا فی ب د ه ط ح م س : از وی یاری خواستند ، اگر بطبق ب « یاری خواست » بصیغه مفرد بخوانیم ، معنی جمله ظاهر این میشود که عبدالله بن عامر از کنارنگ بر علیه اهل نیشاپور که در کهن دز بودند و فرمان عبد الله بن عامر را در تسلیم شدن انقیاد نینمودند یاری خواست و او نیز ویرا بر علیه اهالی یاری نمود و اگر بطبق سایر نسخ « یاری خواستند » بصیغه جمع بخوانیم مدلول (بقیه در صفحه ۱۴۸)

طالبیذ گفت گروگان ندارم گفت نشابور مرا ده نشابور بزو داد چون درم بستند باز داد^(۱) عبدالله عامر آن حرب او را داد و کنارنگ برزم کردن او شد^(۲) و این داستان ماند که گویند طوس از آنِ فلان است و نشابور بگروگان دارد ، و حسن بن علی مروزی از فرزندان او بود و کنارنگ از سوی مادر از نسل طوس بود و صد و بیست سال بنریست و همیشه طوس کنارنگیان را برود تا بهنگام حمید^(۳) طائی که از دست ایشان بستند و آن مهتری بدیگر^(۴) دوزه افتاد پس بهنگام ابو منصور عبدالرزاق طوس را بستند و سزای سزا رسید ، و نسب این هر دو کس که این کتاب کردند چنین بود که یاد کردیم^(۵) ،

(بقیه از صفحه ۱۴۷)

عبارت ظاهر آ چنین میشود که اهالی نیشابور که در کهن دز بودند از کنارنگ (یا از یسر او) یاری خواستند و او ایشان را بر علیه عبدالله بن عامر یاری داد ، ولی چون صریح طبری و بلاذری است که کنارنگ با عبدالله بن عامر از در صلح داخل شده نه از در جنگ و خصومت پس بطن قوی نسخه بـ اقرب بصواب است و سیاق عبارت متن نیز گویا مطابق تر با مضمون بـ است بدین مناسبات ما متن را بطبق بـ تصحیح کردیم باینکه اکثریت نسخ برخلاف آنست . (۱) ضمائر فاعل افعال این جمله طویل از « وام خواست » تا اینجا درست روشن نیست که مابین عبدالله بن عامر و کنارنگ کدام راجع بکدام است لهذا فهم مقصود از اصل عبارت نیز بخوبی واضح نیست ، (۱-۲) فهم مقصود از این جمله نیز درست روشن نیست . (۲) تصحیح قیاسی قطعی ، در جمع نسخ بجای این کلمه : جمشید - مقصود حنید بن قحطبه طائی از مشاهیر سرداران بنی هاشم است که از سنه ۱۵۲ الی ۱۵۹ از جانب منصور و مهدی حاکم خراسان بود و خانه و باغی در طوس داشته بساحت یکمیل در یکمیل و تا اوایل قرن چهارم (۳۰۱-۳۳۱ در سلطنت نصر بن احمد سامانی) که ابودلف مستعربن المهلهل خزرجی سیاح معروف ناحیه طوس را سیاحت میکرد آن خانه و باغ باقی بوده است ، حنید بن قحطبه مذکور در سنه صد و پنجاه و نه وفات یافت (رجوع شود بتاریخ طبری در فهرست اعلام آن و بمعجم البلدان یا قوت در طوس) . (۴) کذا فی ح م ، س : بدیگری ، ب : بدیگری داد ، آ : بگردون داد ، باقی نسخ اصل جمله را ندارند . (۵) در اینجا در عموم نسخ شاهنامه که دارای مقدمه قدیم میباشد ذیل عبارت را امتداد داده حکایت دقیقی و فردوسی و بنظم آوردن ایشان شاهنامه ثر ابو منصور را در اینجا ذکر کرده اند ، ولی ما این قسمت را که فریب سه چهار صفحه میشود چون بکلی خارج از موضوع ما بود حذف کردیم و بطبع و تصحیح آن نیرداختیم زیرا که غرض اصلی ما از نشر این مقاله فقط طبع مقدمه است که بمقدمه ما چنانکه در اوایل این مقاله شرح داده شد عبارت است از مقدمه شاهنامه ثری که بفرمان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق والی طوس در حدود سنه ۳۴۶ یعنی فریب پنجاه سال قبل از شاهنامه فردوسی در خراسان جمع آوری شده ، بوده و حکایت بنظم آوردن دقیقی و فردوسی شاهنامه مزبور را چون اولاً نسبت بمقدمه شاهنامه ابو منصور بکلی العاقی است و جزو آن نیست و ثانیاً آن قضایا در عموم مقدمه های جدید شاهنامه از خطی و چاپی و تذکره های شعرا مسطور و بین الجمهور بقایت مشهور است بدین ملاحظات از طبع آن بکلی صرف نظر نمودیم (رجوع شود بص ۱۴۴ حاشیه ۱) ،

تمام شد مقدمه قدیم شاهنامه بتصحیح و تحشیه عبد ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی در شانزدهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری مطابق هشتم تیر ماه سنه هزار و سیصد و سیزده هجری شمسی و لله العمد اولاً و آخراً ،